حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویّت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویّت

با محوریت کتب اربعه

جلسات ۱۰ تا ۲۱

ادله ولادت امام زمان 7 (۲)

استاد: آیة‌الله طبسی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۳-۱۳۹۲

علائم صحیح-۱۰۹۰۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

جلسه ۱۰ – ۱۶ / ٦ /۹۲ .... ۳

جلسه ۱۱ - ۱۷ /٦ /۹۲ .... ۸

جلسه ۱۲ – ۱۸/ ٦ /۹۲ .... ۱۷

جلسه ۱۳ – ۲۳/ ٦ /۹۲ .... ۲۳

جلسه ۱٤ – ۲٤/ ٦ /۹۲ .... ۳۳

جلسه ۱۵ – ۲۵/ ٦ /۹۲ .... ٤۱

جلسه ۱٦ ـ ۳۰/ ٦ /۹۲ .... ۵۰

جلسه ۱۷ ـ ۳۱/ ٦ /۹۲ .... ٦۰

جلسه ۱۸ ـ ۹۲/۷/۱ .... ٦۸

جلسه ۱۹ ـ ٦/ ۹۲/۷ .... ۸۰

جلسه ۲۰ ـ ۷/ ۹۲/۷ .... ۸۷

جلسه ۲۱ ـ ۹۲/۷/۸ .... ۹٤

جلسه ۱۰ - ۱٦ / ٦ /۹۲

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

جلسه اول و اولین جلسه سال جدید تحصیلی است و از حسن اتفاق، مصادف با سالروز ولادت حضرت معصومه (اول ذی القعده ۱٤۳٤) است و این تقارن را به فال نیک می گیریم و ان شاء الله این درس و درس های دیگر ما سرشار از خیر و برکت و توفیقات و خدمت به اهل بیت پیامبر : باشد.

موضوع صحبت ما، تتمه بحث سال گذشته است که در مورد بررسی دلائل و روایات مربوط به ولادت امام زمان 7 ، می باشد. ولادت امام زمان 7 ،، یکی از مباحث بسیار مهمی است که امروزه شبکه های ماهواره ای تکفیری و وهابی، بنای بر انکار و تشکیک در آن را دارند. اخیرا یکی از آنها گفته است که شما حتی یک روایت در مورد ولادت امام زمان 7 از کتب خودتان هم ندارید. [کبرت کلمه تخرج من افواههم]

البته کسی که این حرف را زده است یکی از مواجب‌بگیران شبکه‌های ماهواره‌ای وهابی است و در سطحی نیست که بنده بخواهم با او صحبت کنم، ولی آمادگی دارم که تا یک سال و روزی یک ساعت از شبکه تکفیری، بحث مربوط به ولادت امام زمان 7 را با توجه به منابع اهل سنت، دنبال نمایم [البته به شرط عدم شیطنت و قطع نکردن برنامه]

در سال گذشته ما بحث های متعددی را مطرح کردیم که از جمله آن ها:

۱- نقل روایاتی که بر اثبات ولادت امام زمان 7 ، دلالت داشتند

۲- نقل کلام بعضی از بزرگان اهل سنت و تصریح آنان به ولادت امام زمان 7

۳- نقل چهارده طریق روایت از زبان حضرت حکیمه در مورد ولادت امام زمان 7

٤- نقل روایات و کلام افرادی که موفق به دیدار حضرت حجت 7 از زمان ولادت تا زمان شهادت امام عسکری 7 شده اند (با اینکه بنای ولادت حضرت به خاطر جو خفقان حکومت عباسی بر اخفاء و مخفی‌کاری بوده است.)

۵- نقل افترائات بعضی افراد مثل ابن تیمیه در مورد ولادت امام زمان 7

روایات ولادت امام زمان 7 متواتر معنوی است یا لااقل مستفیضه است که نیازی به بررسی سندی ندارد. بعضی از معاصران، مثل مرحوم خوئی، معتقد به چنین مبنائی است که در صورت استفاضه روایات، نیازی به بررسی سندی نمی باشد.[۱] هرچند بعضی اوقات، گاهی برای تفنن و تنوع به بررسی

---

۱. مرحوم خویی، در مورد عبدالله بن عباس می گوید: «و نحن و إن لم نظفر برواية صحيحة مادحة و جميع ما رأيناه من الروايات فی أسنادها ضعف، إلا أن استفاضتها أغنتنا عن النظر فی أسنادها، فمن المطمأن به صدور بعض هذه الروايات عن المعصومين إجمالا»(معجم‌رجال‌الحديث، ج ۱۰، ص ۲۳۳)؛ و همچنین در مورد هشام بن حکم می فرماید: «أقول: هذه الروايات و إن كانت أكثرها ضعيفة السند، إلا أن استفاضتها و اشتهار هشام بن الحكم و عظمة القدر، تغنی عن النظر فی إسنادها على أن بعضها كان صحيح السند. (معجم‌رجال‌الحديث، ج ۱۹، ص ۲۸٦) ؛ و همچنین در مورد زید بن علی می فرماید: «و أن استفاضة الروايات أغنتنا عن النظر فی إسنادها و إن كانت جلها بل كلها ضعيفة أو قابلة للمناقشة على أن فی ما ذكرناه ....

سندی این روایات می پردازیم.

در مورد ولادت هیچ یک از ائمه دیگر، بـه انـدازه ولادت امـام زمـان 7 ، روایات وارد نشده است. مگر ما برای اثبات ولادت یک شخص، چند دلیل می خواهیم؟ نصی و یا مورخی، گفته است که فلانی فرزند فـلان اسـت، همـین را در جهت اثبات ولادت او، کافی می دانند، ولی چرا در مورد امام زمـان 7 بـا این همه روایات و دلائل، - با اینکه بنای ولادتش بر إخفاء بوده است - بعضی تشکیک و یا میل به انکار دارند؟

محوریت بحث ما در درس خارج مهدویت، بر کتب اربعـه اسـت. در ایـن بحث، ابتدا نصوص و روایات را نقل کرده و سپس منـابع را ذکـر مـی کنـیم و گاهی به بررسی سندی، می پردازیم.

در سال گذشته چهـارده روایـت در مـورد ولادت امـام زمـان 7 ، بررسـی کردیم و اکنون روایت بعدی را دنبال می کنیم.

روایت پانزدهم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَـالَ حَـدَّثَنَا مُحَمَّـدُ بْـنُ یَحْیَـی الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ الْفَزَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُعَاوِیَةُ بْنُ حُکَـیْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْـنُ عُثْمَـانَ الْعَمْـرِیُّ (وکیـل دوم امـام زمـان)

⟶

أولا غنی و کفایهٔ و مـن أراد الاطـلاع علیهـا فلیراجـع کتـابی الأمـالی و العیـون للصـدوق - قـدس سـره - و غیرهما» (معجم‌رجال‌الحدیث، ج ۷، ص ۳۴۸)

رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَیْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ 7 وَ نَحْنُ فِی مَنْزِلِهِ وَ کُنَّا أَرْبَعِینَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُکُمْ مِنْ بَعْدِی وَ خَلِیفَتِی عَلَیْکُمْ أَطِیعُوهُ وَ لَـا تَتَفَرَّقُـوا مِنْ بَعْدِی فِی أَدْیَانِکُمْ فَتَهْلِکُوا أَمَا إِنَّکُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ یَوْمِکُمْ هَذَا[1] قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَیَّامٌ قَلَائِلُ حَتَّی مَضَی أَبُو مُحَمَّدٍ 7 »[2]

معاویة بن حکیم و محمد بن ایوب بـن نـوح و محمـد بـن عثمـان عمـری گویند: ابو محمد حسن بن علی 7 پسـرش را در منـزل خـودش بـا حضـور چهل نفر از افراد به ما نشان داد و فرمود: ایـن اسـت امـام شـما بعـد از مـن و خلیفه من بر شما، او را اطاعت کنید و بعد از من در دین خود اختلاف نکنید و گرنه، هلاک می‌شوید. آگاه باشید که بعـد از امـروز او را نخواهیـد دیـد. مـا از حضورش بیرون آمدیم چند روزی نگذشت که ابو محمد 7 در گذشت.

منابع روایت:

منابع متعددی، این روایت را نقل کرده، یعنی کـه بـه آن اعتنـاء نمـوده‌انـد. بعضی از آن منابع عبارتند از:

- طوسی در الغیبه، ص۳۵۷؛ شیخ طوسـی روایـت را ایـن‌گونـه نقـل کـرده

---

۱. افرادی که در زمان امام عسکری موفق به ملاقات با امام زمـان شـده انـد یـک بـار بـوده اسـت (بجـز حضرت حکیمه ، زیرا او سفیر و نایب خاص امام بوده است) و این ملاقات به جهت اتمام حجـت و آمـاده سازی زمینه غیبت آن حضرت بوده است. البته ائمه دیگر هم زمینه پذیرش غیبت را با گفتار و اعمال خود آماده می کردند.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج۲، ص ۴۳۵

است: [این روایت در جلسه قبل بیان شده، لذا فقط به ذکر سند روایت بسنده می کنیم]، «**قَالَ وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ الْبَزَّازُ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الشِّيعَةِ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ مَشْهُورٍ قَالُوا جَمِيعاً اجْتَمَعْنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ 7 نَسْأَلُهُ عَنِ الْحُجَّةِ...**

- اربلی در کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج۳، ص ۳۱۷
- حلی در العدد القويّة لدفع المخاوف اليومية، ص۷۳
- فيض در نوادر الأخبار فيما يتعلق بأصول الدين، ص ۲۳۲
- طبرسی در إعلام الورى بأعلام الهدى، ج۲، ص ۳۶۰
- شیخ حر عاملی در **إثبات الهداة** بالنصوص و المعجزات، در سه جا از کتاب خود نقل کرده است. (ج۳،ص ٤١٥،...)
- بحرانی در تبصره الولی، ص٤٨ و در حلیه الابرار، ج٦، ص١٩٨
- مجلسی در بحارالانوار در دو جا روایت را نقل کرده است (ج٥١، ص٣٤٦ و ج٥٢، ص٢٦)
- قندوزی در ینابیع الموده

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمين

جلسه ۱۱ - ۹۲/ ٦/ ۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بررسی دلائل و روایات مربوط به ولادت امام زمان 7 ، موضوع بحث ما بود. در جلسه قبل، پانزدهمین روایت مربوط به اثبات ولادت امام زمان را از کمال الدین شیخ صدوق نقل کردیم و منابع متعددی هم که چنین روایتی را ذکر کرده بودند، بیان نمودیم. تعدد نقل در منابع ما حکایت از توجه و اعتناء به این روایت است. اکنون به سند روایت مذکور می پردازیم.

سند روایت

سند روایت طبق بیان شیخ صدوق در کمال الدین، این‌گونه است:

«**حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ 7** »[1]

بعضی گفته اند که جعفر بن محمد بن مالک فزاری در سند روایت مشکل دارد. بارها گفته ایم که اگر به فرض، سند مشکل داشته باشد، روایات اثبات

---

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص ۴۳۵

ولادت امام زمان 7 متواتر است و تواتر خود مفید علم است و نیازی به بررسی سندی ندارد.

جعفربن محمد بن مالک فزاری:

نظرات بزرگان در مورد وی مختلف است؛ ولی پس از تحقیق و بررسی به این نتیجه می رسیم که ایشان ثقه است. جعفر بن محمد بن مالک فزاری، مطالبی را راجع به ولادت امام زمان 7 نقل کرده که بعضی تحمل نکرده و به همین جهت او را متهم به غلو کرده‌اند. شیخ طوسی در مورد او می گوید که اعاجیب نقل می کند. بله[چه اشکالی دارد که اعاجیب نقل شود زیرا] دوران بارداری، ولادت و کودکی آن حضرت، همه اش عجیب است. بعضی به این مسائل اعتراض می کنند که عمده آن ها، ابن غضائری است.

بیان شیخ طوسی در الفهرست:

شیخ طوسی در فهرست در مورد جعفر بن محمد بن مالک فزاری می فرماید:

«جعفر بن محمد بن مالک. له کتاب النوادر، أخبرنا به جماعة من أصحابنا، عن أبی محمد هارون بن موسی التلعکبری، عن أبی علی بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالک»[1]

این شخص کتابی به نام نوادر دارد و جماعتی از بزرگان « تلعکبری و

١ . شیخ الطوسی، الفهرست ، ص ٩٢

ابوعلی» کتاب را برای من نقل کرده اند. پس شیخ به این کتاب طریق دارد. شیخ سخنی از مدح و ذم ایشان به میان نیاورده است

بیان نجاشی در رجال

جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور، مولی أسماء بن خارجة بن حصن الفزاری، کوفی، أبو عبد الله، کان ضعیفا فی الحدیث، قال أحمد بن الحسین کان یضع الحدیث وضعا ویروی عن المجاهیل، وسمعت من قال : کان أیضا فاسد المذهب والروایة، ولا أدری کیف روی عنه شیخنا النبیل الثقة أبو علی بن همام، وشیخنا الجلیل الثقة أبو غالب الزراری رحمهما الله ولیس هذا موضع ذکره. له کتاب غرر الاخبار، وکتاب أخبار الأئمة ومواليدهم : ، و کتاب الفتن والملاحم. أخبرنا عدة من أصحابنا عن أحمد بن إبراهیم بن أبی رافع، عن محمد بن همام عنه بکتبه وأخبرنا أبو الحسین بن الجندی عن محمد بن همام عنه»[1]

* نجاشی می فرماید: تعجب می کنم که دو ثقه (ابوعلی و ابو غالب) از جعفر بن محمد بن مالک، نقل روایت می کنند. بنده از شما تعجب می کنم که با نقل دو بزرگوار مورد وثوق از جعفر بن محمد بن مالک، باز ایشان را ضعیف می دانید.

١ . رجال النجاشی، ص ١٢٢

بیان ابن غضائری در رجال

«جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور، مولی مالک ابن أسماء بن خارجة، الفزاری، أبو عبد الله. کذاب، متروک الحدیث جملة (همه احادیث او متروک است)، وفی مذهبه ارتفاع (غالی است)، ویروی عن الضعفاء والمجاهیل، وکل عیوب الضعفاء مجتمعة فیه»[1]

بیان شیخ طوسی در رجال

«جعفر بن محمد بن مالک، کوفی، ثقة، و یضعفه قوم، روی فی مولد القائم أعاجیب»[2]

بیان علامه حلی در رجال

علامه حلی در قسم دوم رجال خود [که قسمت مربوط به ضعفاست] از

۱. رجال ابن الغضائری ، أحمد بن الحسین الغضائری الواسطی البغدادی، ص ۴۸ (البته بنده معتقدم که کتاب از ایشان نمی باشد و این همان حرف صاحب الذریعه است که می فرماید: کتاب، تالیف یکی از دشمنان مذهب به نام یکی از علمای شیعه است. امروزه کتاب به نام علامه عسکری و شیخ سبحانی در مکه چاپ می کنند و به دست زائران ایرانی می دهند. ضمنا تا زمان ابن طاووس کتاب ابن غضائری در دسترس نبوده است (از قرن ۴ تا قرن ۷) و اولین کسی که به کتاب دسترسی پیدا کرد، ابن طاووس است و خود ایشان می فرماید من کتاب را تضمین نمی کنم (کتاب وجاده است) پس ابن طاووس، طریقی به کتاب ندارد.

۲. رجال الطوسی، ص۴۱۸

جعفر بن محمد بن مالک، سخن به میان می آورده ایشان می فرماید:

جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور مولی مالک بن أسماء بن خارجة الفزاری أبو عبد الله کوفی. قال النجاشی: کان ضعیفا فی الحدیث. ثم قال: قال أحمد بن الحسین: کان یضع الحدیث وضعا و یروی عن المجاهیل! و سمعنا من قال کان أیضا فاسد المذهب و الروایة. و لا أدری کیف روی عنه شیخنا النبیل الثقة أبو علی بن همام و شیخنا الجلیل الثقة أبو غالب الرازی رحمهما الله، له کتاب (غرر الأخبار) و کتاب (أخبار الأئمة و موالیدهم :) و کتاب (الفتن و الملاحم). و قال ابن الغضائری رحمه الله: إنه کان کذابا متروک الحدیث جملة و کان فی مذهبه ارتفاع و یروی عن الضعفاء و المجاهیل و کل عیوب الضعفاء مجتمعة فیه. و قال الشیخ الطوسی ره: جعفر بن محمد بن مالک کوفی ثقة، و یضعفه قوم. روی فی مولد القائم علیه السلام أعاجیب و الظاهر أنه هو هذا المشار إلیه. فعندی فی حدیثه توقف و لا أعمل بروایته.»[1]

بیان مرحوم خوئی در رجال

«جعفر بن محمد بن مالک = جعفر بن محمد الفزاری... أقول : إن توثیق الشیخ وعلی بن إبراهیم إیاه یعارضه ما تقدم من تضعیفه (تضعیف نجاشی)، فلا یمکن الحکم بوثاقته. وکیف کان فطریق الشیخ إلیه صحیح. طبقته فی الحدیث وقع بعنوان جعفر بن

۱. رجال العلامة الحلی، ص۲۱۰

محمد بن مالک فی إسناد جملة من الروایات تبلغ عشرة موارد...»[1].

پس مرحوم خوئی هم وثاقت ایشان را نمی پذیرد.

بیان مامقانی در تنقیح الرجال

ایشان پس از بیان بزرگان رجال و تتبع در این زمینه، قائل به وثاقت جعفر بن محمد بن مالک می شود. ما هم فرمایش مرحوم مامقانی را معتقدیم و حکم به وثاقت ایشان می کنیم. مرحوم مامقانی در تنقیح الرجال می فرماید:

«**قد نبهنا فی فوائد المقدمه** (مقدمه به نام الفوائد الرجالیهٔ اخیرا در ۲جلد چاپ شده که واقعاً شایسته مطالعه است) **علی ان جملة ما من ضروریات مذهبنا الیوم قد کان یعد فی سالف الزمان غلوا و علیه فرّعوا تضعیف جمع من الثقات و ظنی أن ما صدر فی المقام فی حقه من الغمز و التضعیف ناشئٌ من روایته جملة من معجزات الائمة : سیما معجزات ولادة القائم** (گمان من این است که تضعیف جعفر بن محمد بن مالک به خاطر بیان روایات معجزات ائمه اطهار : و خصوصا بیان معجزات در مورد ولادت امام زمان 7 است) و **لعل قول الشیخ «روی فی مولد القائم أعاجیب» بعد قوله و یضعفه قوم... اشارة الی أن منشأ تضعیف القوم هو روایته الاعاجیب فی مولد القائم و أنه فی الحقیقة لیس منشأ للتضعیف کما أشار الیه (طوسی) بتوثیقه اياه أولا،** (مرحوم طوسی هم در اول او را توثیق کرده و سپس به منشأ ضعف پرداخته است) **فکأنه بعد التوثیق أشار الی تضعیف جمع و منشائه و ضعف المنشأ بتلک العبارة المختصرة و**

۱. معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۵، ص ۸۷ - ۸۹

توضیح وجه عدم دلالة روایته علی الضعف، أن أُموره 7 کسائر الائمة کلها أعاجیب بل معجزات الانبیاء کلها اعاجیب ولو لم تکن عجیبة لم تکن معجزة... و تحقیق المقال أن الاقوی کون الرجل ثقة اعتمادا علی توثیق الشیخ المؤید بأمور:

اقوی این است که جعفر بن محمد بن مالک ثقه است، و این وثاقت به جهت اعتماد بر توثیق شیخ طوسی است. البته اعتماد بر توثیق شیخ طوسی ناشی از اموری است که عبارتند از:

۱- نقل دو شخصیت مورد اعتماد (ابوعلی همام و ابو غالب رازی) از جعفر بن محمد بن مالک

۲- صاحب کتاب استغاثه (مؤلف از نوادگان امام جواد 7 و کتاب، بسیار قدیمی است) از جعفر بن محمد بن مالک به عنوان ثقه یاد می کند. (**حدثنا جماعة من مشایخنا الثقات منهم جعفر بن محمد بن مالک الکوفی**)

۳- شیخ صدوق در خصال، از جعفر بن محمد بن مالک روایت نقل می کند. روایتی از امام صادق 7 که می فرماید: **قَالَ صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَا نَصِیبَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ الْغُلَاةُ وَ الْقَدَرِیَّةُ.**

مرحوم مامقانی در ادامه می فرماید: «**و من روی هذه الروایه، کیف ینسب إلیه ابن الغضائری الارتفاع**»(کسی که چنین روایتی را نقل کند چگونه ابن غضائری، نسبت غلو به او می دهد.)

و من لاحظ أخباره التی رواها فی حق الائمة، مما هو من ضروریات مذهبنا الیوم، جزم بأن کل ما صدر منهم من الغمز فی حقه بنسبة وضع الحدیث إلیه و

رمیه بالارتفاع و الغلو[1] و روایته عن المجاهیل و الضعفاء و جمیع عیوب الضعفاء: إنما نشأ من روایته تلک الاخبار التی رواها الصدوق و غیره أیضا.

و کسی که روایات جعفر بن محمد بن مالک را در مورد ائمه اطهار : - که این روایات امروزه جزء ضروریات مذهب ما است - ملاحظه نماید، به یقین می یابد که نسبت ضعف و غلو به جعفر بن محمد بن مالک، به جهت نقل همین روایات است، همین روایاتی که شیخ صدوق و دیگران، در منابع خود ذکر کرده‌اند.

۴- روایة البزوفری **و ابن عقده عنه و کونه کثیر الروایه و إکثارالمشایخ الروایه عنه.**

و بالجمله: فلا شبهة لنا فی لزوم الاعتماد علی توثیق الشیخ المؤید بما عرفت و لا یضغصعنا عن ذلک إلا ما سمعته من النجاشی من قوله کان ضعیفا فی الحدیث(پس تردیدی برای ما در اعتماد بر توثیق شیخ، باقی نمی ماند و تنها چیزی که ما را در توثیق جعفر بن محمد بن مالک به تردید می اندازد، بیان نجاشی است که می گوید: جعفر بن محمد بن مالک در حدیث ضعیف است.)

و لقد تعجّب المجلسی من النجاشی من أنه مع معرفته هؤلاء الأجلاء و

۱. بنده در درس خارج فقه هم گفتم، باید در غلات و غالی و غلو تجدید نظر شود شکی نداریم که غلات نجس هستند؛ ولی بسیاری از متهمان به غلو جزء بزرگان ما هستند. این ها اعتقاداتی داشته اند که امروزه جزء ضروریات مذهب ماست و به خاطر بیان همان اعتقادات در آن زمان جزء غالیان شمرده شده اند و تضعیف شده اند.

روایتهم عنه، کیف سمع قول جاهل مجهول فیه ثم قال: و الظاهر ان الجمیع نشأ من قول ابن الغضائری کما صرح به النجاشی

(مامقانی می فرماید: مرحوم مجلسی از نجاشی تعجب می کند که چگونه با نقل روایت بزرگان از جعفر بن محمد بن مالک، وی را تضعیف می کند؟ مجلسی می گوید ظاهر این است که تضعیف های جعفر بن محمد بن مالک، به خاطر قول ابن غضائری است)

«و **توقف الوحید فی نسبة کون منشأ تضعیف النجاشی، تضعیف ابن الغضائری، بأن المطلع علی أحوال النجاشی و طریقته یأبی من کون منشأ تضعیفه قول ابن الغضائری**»[1] وحید بهبهانی در سبب تضعیف نجاشی به جهت تضعیف ابن غضائری توقف کرده است.

مرحوم مجلسی اول در **روضة** المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، تحقیقی در مورد جعفر بن محمد بن مالک، ارائه می دهد و ایشان را مورد وثوق، ذکر می کند.[2]

فرزند مرحوم مامقانی هم قائل به وثاقت جعفر بن محمد بن مالک می باشد. ایشان، تعلیقه ای بر کلام مرحوم والدشان دارند. ایشان می فرماید:

أقول: قد اختلف القول فی الرجل (جعفر بن محمد بن مالک) فمنهم من ضعفه و آخرون وثقوه... فترجح عندی وثاقته کما حکم به شیخی الوالد...فانظر متی تجوز نسبة الوضع الی أحد لروایة الاعاجیب والحال انه لم یروها هو فقط بل رواها جماعة من الثقات...»[3] وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین

۱. مامقانی، تنقیح الرجال ، ج ۱۶، صص ۴۴ - ۴۷

۲ . روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج۱۴، ص ۳۳۹ (کوفی ، ثقة....)

۱. ر.ک: پاورقی تنقیح المقال، ص ۴۳

جلسه ۱۲ – ۱۸/ ٦/ ۹۲

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بحث ما راجع به نقل و بررسی ادله ولادت امام زمان 7 است. و گفتیم که روایات مربوط به اثبات ولادت امام زمان 7 متواتر است و حتی نیازی به بررسی سندی ندارد. در جلسات قبل، پانزده روایت، از این روایات را بیان کردیم و اکنون روایتی دیگر را ذکر می کنیم.

روایت شانزدهم

این روایت را خصیبی در الهدایه الکبری ذکر می کند. روایت مفصل است.

« **قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى‌الْخِرَقِيِ‌عَنْ عِيسَى بْنِ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْحَسَنُ بْنُ مَسْعُودٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ عَتَّابٌ وَ طَالِبٌ ابْنَا حَاتِمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنِ سَعِيدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَصِيبِ، وَ أَحْمَدُ بْنُ جِنَانٍ مِنْ جُنْبُلَا** (بین کوفه و واسط که واسط بعد از مهران است) **إِلَى سَامَرَّا فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِئَتَيْنِ** (سال ۲۵۷) **فَعَدَلْنَا مِنَ الْمَدَائِنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَرَأَيْنَا أَثَرَ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ 7 لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَلَقِينَا إِخْوَانَنَا الْمُجَاوِرِينَ بِسَامَرَّا لِمَوْلَانَا الْحَسَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ 7 لِنُهَنِّئَهُ بِمَوْلِدِ مَوْلَانَا الْمَهْدِيِّ 7 فَبَشَّرَنَا إِخْوَانُنَا أَنَّ الْمَوْلُودَ كَانَ طُلُوعَ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ لَيَالٍ خَلَتْ مِنْ شَعْبَانَ وَ هُوَ ذَلِكَ الشَّهْرُ فَقَضَيْنَا زِيَارَتَنَا بِبَغْدَادَ فَزُرْنَا أَبَا الْحَسَنِ**

مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ جَعْفَرَ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ : وَ صَعِدْنَا إِلَى سَامَرَّا فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَى سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ 7 بَدَأْنَا بِالْبُكَاءِ قَبْلَ التَّهْنِئَةِ فَجَهَرْنَا بِالْبُكَاءِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ نَحْنُ مَا يُنِيفُ عَنْ سَبْعِينَ رَجُلًا (بالغ بر ۷۰ نفر) **مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ (بغداد) فَقَالَ: إِنَّ الْبُكَاءَ مِنَ السُّرُورِ بِنِعَمِ اللَّهِ مِثْلُ الشُّكْرِ لَهَا فَطِيبُوا نَفْساً وَ قَرُّوا عَيْناً فَوَ اللَّهِ إِنَّكُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَ كُتُبُهُ وَ رُسُلُهُ وَ إِنَّكُمْ كَمَا قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ 6 إِنَّهُ قَالَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَزْهَدُوا فِي الشِّيعَةِ فَإِنَّ فَقِيرَهُمُ الْمُمْتَحَنَ الْمُتَّقِيَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُ شَفَاعَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَدْخُلُ فِيهَا مِثْلُ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ فَإِذَا كَانَ هَذَا لَكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا فِيكُمْ، فَأَيُّ شَيْءٍ بَقِيَ لَكُمْ. فَقُلْنَا بِأَجْمَعِنَا، الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الشُّكْرُ لَهُ، وَ لَكُمْ يَا سَادَاتِنَا، فَبِكُمْ بَلَغْنَا هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ. فَقَالَ: بَلَغْتُمُوهَا بِاللَّهِ وَ بِطَاعَتِكُمْ إِيَّاهُ، وَ اجْتِهَادِكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ مُوَالاتِكُمْ لِأَوْلِيَائِهِ وَ مُعَادَاتِكُمْ لِأَعْدَائِهِ،**

قَالَ عِيسَى بْنُ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيُّ: فَأَرَدْنَا الْكَلَامَ وَ الْمَسْأَلَةَ (عیسی بن مهدی گوید: ما خواستیم که سوالی مطرح کنیم) **فَأَجَابَنَا قَبْلَ السُّؤَالِ أَ مَا فِيكُمْ مَنْ أَضمرَ مَسْأَلَتِي عَنْ وَلَدِيَ الْمَهْدِيِّ فَقُلْنَا وَ أَيْنَ هُوَ** (امام عسکری 7 فرمود: در بین شما کسانی هستند که می خواهند از فرزندم مهدی سوال کنند؟ ما گفتیم: او کجاست؟) **فَقَالَ 7 : قَدِ اسْتَوْدَعْتُهُ لِلَّهِ كَمَا اسْتَوْدَعَتْ أُمُّ مُوسَى ابْنَهَا حَيْثُ أَلْقَتْهُ فِي الْيَمِّ إِلَى أَنْ رَدَّهُ اللَّهُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنَّا: إِي وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ فِي أَنْفُسِنَا** (جمعی از حاضران گفتند: به خدا قسم همین سوال در ذهن ما بود که شما فرمودید) **قَالَ: وَ مِنْكُمْ مَنْ سَأَلَ عَنِ اخْتِلَافِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ أَعْدَائِنَا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ الْإِسْلَامِ، وَ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِذَلِكَ، فَافْهَمُوا، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى:**

إِی وَ اللَّهِ یَا سَیِّدَنَا لَقَدْ أَضْمَرْنَا... قَالَ الْحُسَیْنُ بْنُ حَمْدَانَ، لَقِیتُ هَؤُلَاءِ الْمَذْکُورِینَ وَ هُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا (حسین بن حمدان می گوید: من همه ۷۰ نفر را ملاقات کردم) **وَ سَأَلْتُهُمْ عَمَّا حَدَّثَنِی عِیسَی بْنُ مَهْدِیٍّ الْجَوْهَرِیُّ فَحَدَّثُونِی بِهِ جَمِیعاً** (ازهمه آن ها، حدیثی را که عیسی بن مهدی برایم نقل کرده بود، سؤال نمودم، همه آنها هم تأیید کردند) **وَ شَتَّی وَ کَانَ لَیُنِیفُ عَنِ السَّبْعِینَ الَّذِینَ لَقِیتُهُمْ مِمَّنِ اجْتَمَعَ بِذَلِکَ الْمَجْلِسِ فَلَقِیَ أَبَا الْحَسَنِ 7 وَ لَقِیتُ عَسْکَرَ مَوْلَی أَبِی جَعْفَرٍ التَّاسِعِ 7 (خادم امام جواد) وَ لَقِیتُ الرَّیَّانَ مَوْلَی الرِّضَا 7** (ریان خادم امام رضا) **وَ لَقِیتُ ابْنَ عَجَائِزِ الدَّارَیْنِ دَارَیْ سَیِّدِنَا أَبِی الْحَسَنِ وَ أَبِی مُحَمَّدٍ : فَمَنْ یُجَوِّزُ تَسْمِیَتَهُنَّ وَ مَنْ حَفِظَهُنَّ وَ رَوَیْنَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ وَ أَبِی مُحَمَّدٍ : مِثْلَ مَا یَرْوُونَ الرِّجَالِ»**[1]

منابع روایت:

- شیخ حر عاملی در إثبات **الهداة** بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص۵۷۲، همان اول روایت را نقل می کند.
- مجلسی در بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۳۹۵، قسمت شاهد روایت را نقل می کند.
- معجم احادیث الامام المهدی، ج ٦، ص ۳۹

سند روایت:

« قَالَ الْحُسَیْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِیبِیُّ: حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

۱. خصیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۴۵

یَحْیَی الْخِرَقِیِ عَنْ عِیسَی بْنِ مَهْدِیٍّ الْجَوْهَرِیِّ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْحَسَنُ بْنُ مَسْعُودٍ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ وَ عَتَّابٌ وَ طَالِبٌ ابْنَا حَاتِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَصِیبِ، وَ أَحْمَدُ بْنُ جِنَانٍ مِنْ جُنْبُلَا»

* عیسی بن مهدی جوهری در سند روایت : در کتب رجالی تا جایی که تتبع کردیم، نامی از ایشان به میان نیامده است.

آقای نمازی هم در مستدرکات (ج٦، ص١٧٥) در مورد ایشان می فرماید: **لم یذکروه** (منظور از عدم ذکر مرحوم نمازی این است که نام عیسی بن مهدی جوهری در سه کتاب: معجم الرجال خوئی، تنقیح المقال مامقانی و جامع الرواة اردبیلی[1] ذکر نشده است). ولی بعد می فرماید که قرائن و روایاتی از ایشان نقل شده است که دلالت بر جلالت و وثاقت او دارد.

(**جملة مما یفید حسنه وجلالته فی کمبا**، ج ١٣، ص ١٢٢، وجد، ج ٥٢، ص ٦٨. **وسائر روایاته الدالة علی ذلک فی کتاب الطهارة**، ص ١٨٥، وجد، ج ٨١، ص ٣٩٥، ومستدرک الوسائل، ج ١، ص ١١٣ و ٣١٧ و ٣٥٤. وتقدم فی الحسین بن حمدان روایته عن أبی محمد العسکری 7 .)

١. مرحوم اردبیلی از شاگردان مرحوم مجلسی است. کتاب جامع الرواة مورد توجه و عنایت خریت فن رجال، مرحوم بروجردی بوده است؛ به گونه ای که وقتی کتابی را در رجال آماده چاپ می کند، ولی کتاب جامع الرواة را می بیند، می فرماید که این کتاب بهتر از کتاب من است، آن را چاپ کنید.

* حسین بن حمدان در سند روایت : ما در سال گذشته[1] در مورد او بحث کرده ایم و در این جا مختصری در مورد او بیان می کنیم.

• شیخ در فهرست نسبت به او گفته است: **الحسین بن حمدان بن الخصیب، له کتاب أسماء النبی 6 والأئمة :** ولی مدح و ذمی نسبت به او نکرده است.

• نجاشی در مورد او می‌گوید: **" الحسین بن حمدان الخصیبی الجنبلائی، أبو عبد الله، کان فاسد المذهب. له کتب، منها : کتاب الاخوان، کتاب المسائل. کتاب تاریخ الأئمة، کتاب الرسالة تخلیط**[2]

• ابن الغضائری ـ طبق نقل قهپایی در مجمع الرجال ـ می‌گوید:

کذاب، فاسد المذهب، صاحب مقالة ملعونة، لا یلتفت إلیه

• مرحوم علامه حلی، در خلاصةالاقوال(ص۲۱۷)، نام او را در بخش دوم کتاب خود که مربوط به ضعفا است، می‌آورد.(بخش اول کتاب مربوط به عدول است).

• مرحوم مجلسی درکتاب رجالی‌اش در وجیزه، حسین بن حمدان را تضعیف کرده است. صاحب کتاب الحاوی هم ایشان را جزء ضعفا آورده است. مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه خود می فرماید: حسین بن حمدان جزء

---

۱ . ر.ک به جلسه پانزدهم درس خارج مهدویت حضرت استاد طبسی، تاریخ ۹۱/۸/۱۶

۲ . رجال نجاشی، ص ۶۷

مشایخ اجازه است و شیخ اجازه بودن، اشاره به وثاقت ایشان دارد و بنده هم به چنین مبنایی معتقدم.

• مرحوم آقای مامقانی – با داشتن سعه مشرب در توثیق – توثیق حسین بن حمدان را نمی‌پذیرد و می‌گوید که شیخ اجازه بودن به معنای اصلی است که در برابر دلیل – تصریح نجاشی بر ضعف – مقاومت نمی‌کند. **الاصل دلیلٌ حیثُ لا دلیل**، پس در نتیجه، حسین بن حمدان ضعیف است.

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین

جلسه ۱۳ – ۹۲/ ٦ /۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم ـ الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

موضوع بحث ما، راجع به ادله و روایاتی بود که دلالت بر ولادت امام زمان 7 داشت. روایات متعددی را در این زمینه نقل کردیم و اکنون روایت بعدی را نقل می کنیم.

روایت هفدهم

«أَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ الرَّازِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَاقَانَ الدِّهْقَانِ عَنْ أَبِی سُلَیْمَانَ داد [دَاوُدَ] بْنِ غَسَّانَ الْبَحْرَانِیِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِی سَهْلٍ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَلِیٍّ النَّوْبَخْتِیِّ قَالَ مَوْلِدُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ : وُلِدَ 7 بِسَامَرَّاءَ سَنَةَ سِتٍّ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ أُمُّهُ صَقِیلُ وَ یُکَنَّى أَبَا الْقَاسِمِ بِهَذِهِ الْکُنْیَةِ أَوْصَى النَّبِیُّ 6 أَنَّهُ قَالَ اسْمُهُ کَاسْمِی وَ کُنْیَتُهُ کُنْیَتِی لَقَبُهُ الْمَهْدِیُّ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ وَ هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ 7 »

احمد بن علی رازی و او از محمد بن علی و او از عبید اللّه بن محمد بن خاقان دهقان از ابو سلیمان داود بن غسان بحرانی روایت نموده که گفت: به خدمت ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی رسیدم و سلام نمودم. ابو سهل گفت: ولادت (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیهم

اجمعین در سامره به سال ۲٥٦ اتفاق افتاد. مادرش صقیل، و کنیه‌اش ابو القاسم می‌باشد، و همین کنیه است که پیامبر 6 خبر داده و فرمود: نام او چون نام من و کنیه‌اش مثل کنیه من است؛ لقبش مهدی و حجت و منتظر است و هم او صاحب الزمان می‌باشد.

قَالَ إِسْمَاعِیلُ بْنُ عَلِیٍّ دَخَلْتُ عَلَى أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ 7 فِی الْمَرْضَةِ الَّتِی مَاتَ فِیهَا وَ أَنَا عِنْدَهُ إِذْ قَالَ لِخَادِمِهِ عَقِیدٍ وَ کَانَ الْخَادِمُ أَسْوَدَ نُوبِیّاً قَدْ خَدَمَ مِنْ قَبْلِهِ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ رَبَّى الْحَسَنَ 7 فَقَالَ لَهُ یَا عَقِیدُ أَغْلِ لِی مَاءً بِمُصْطَکِی فَأَغْلَى لَهُ ثُمَّ جَاءَتْ بِهِ صَقِیلُ الْجَارِیَةُ أُمُّ الْخَلَفِ 7 فَلَمَّا صَارَ الْقَدَحُ فِی یَدَیْهِ وَ هَمَّ بِشُرْبِهِ جَعَلَتْ یَدُهُ تَرْتَعِدُ حَتَّى ضَرَبَ الْقَدَحُ ثَنَایَا الْحَسَنِ 7 فَتَرَکَهُ مِنْ یَدِهِ»

سپس ابو سهل گفت: در بیماری منجر به شهادت امام حسن عسکری 7 روزی من در خدمتش بودم، حضرت به عقید خادم خود که غلامی سیاه چهره و اهل نوبه بود و پیش از آن حضرت، خدمتکار پدرش امام علی النقی 7 بود. و امام حسن عسکری 7 را بزرگ کرده بود، فرمود: ای عقید! قدری آب مصطکی[یک نوع داروی گیاهی] برای من بجوشان، عقید هم آب را روی اجاق نهاد، و صقیل مادر امام زمان آن را به خدمت حضرت آورد. حضرت کاسه را گرفت و خواست بیاشامد، ولی دست مبارکش لرزید و به دندانش خورد، پس ظرف را به زمین نهاد.

وَ قَالَ لِعَقِیدٍ ادْخُلِ الْبَیْتَ فَإِنَّکَ تَرَى صَبِیّاً سَاجِداً فَأْتِنِی بِهِ قَالَ أَبُو سَهْلٍ قَالَ عَقِیدٌ فَدَخَلْتُ أَتَحَرَّى فَإِذَا أَنَا بِصَبِیٍّ سَاجِدٍ رَافِعٍ سَبَّابَتَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ

فَأَوْجَزَ فِی صَلَاتِهِ فَقُلْتُ إِنَّ سَیِّدِی یَأْمُرُکَ بِالْخُرُوجِ إِلَیْهِ إِذَ جَاءَتْ أُمُّهُ صَقِیلُ فَأَخَذَتْ بِیَدِهِ وَ أَخْرَجَتْهُ إِلَی أَبِیهِ الْحَسَنِ 7 »

آن گاه رو به عقید کرد و فرمود: برو به اندرون که می‌بینی کودکی در سجده است، او را نزد من بیاور.

ابو سهل میگوید: عقید گفت: وقتی به اندرون برای جستجوی او رفتم، دیدم کودکی در سجده است و انگشت سبابه خود را به سوی آسمان گرفته است. من سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد، سپس گفتم: مولایم، شما را می‌طلبد که به خدمتش درآئی. در این وقت مادرش صقیل آمد و دست او را گرفت و او را نزد پدرش آورد.

قَالَ أَبُو سَهْلٍ فَلَمَّا مَثُلَ الصَّبِیُّ بَیْنَ یَدَیْهِ سَلَّمَ وَ إِذَا هُوَ دُرِّیُّ اللَّوْنِ وَ فِی شَعْرِ رَأْسِهِ قَطَطٌ مُفَلَّجُ الْأَسْنَانِ فَلَمَّا رَآهُ الْحَسَنُ 7 بَکَی وَ قَالَ یَا سَیِّدَ أَهْلِ بَیْتِهِ اسْقِنِی الْمَاءَ فَإِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی وَ أَخَذَ الصَّبِیُّ الْقَدَحَ الْمَغْلِیَّ بِالْمَصْطَکَی بِیَدِهِ ثُمَّ حَرَّکَ شَفَتَیْهِ ثُمَّ سَقَاهُ فَلَمَّا شَرِبَهُ قَالَ هَیِّئُونِی لِلصَّلَاةِ فَطُرِحَ فِی حَجْرِهِ مِنْدِیلٌ فَوَضَّأَهُ الصَّبِیُّ وَاحِدَةً وَاحِدَةً وَ مَسَحَ عَلَی رَأْسِهِ وَ قَدَمَیْهِ»

ابو سهل می‌گوید: موقعی که کودک، خدمت حضرت رسید، سلام کرد. رنگش همچون درّ (سفید)، موهای سرش پیچیده و بافته و میان دندانهایش باز بود. وقتی امام حسن عسکری 7 او را دید، گریست و فرمود: ای آقای خاندانم! این آب را به من بده که من اینک به سوی خدای خود می‌روم. کودک، ظرف آب جوش را برداشت و به دهان پدر بزرگوارش نزدیک ساخت تا آن را نوشید. آن گاه امام حسن عسکری 7 فرمود: مرا آماده نماز کنید.

کودک حوله‌ای در دامن امام پهن کرد و بدین گونه کودک، یک یک اعضای پدر را وضو داد و و سر و پای او را مسح نمود.

«فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ 7 أَبْشِرْ یَا بُنَیَّ فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ أَنْتَ الْمَهْدِیُّ وَ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی أَرْضِهِ وَ أَنْتَ وَلَدِی وَ وَصِیِّی وَ أَنَا وَلَدْتُکَ وَ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ 7 وَلَدَکَ رَسُولُ اللَّهِ 6 وَ أَنْتَ خَاتَمُ الْأَوْصِیَاءِ[1] الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِینَ وَ بَشَّرَ بِکَ رَسُولُ اللَّهِ 6 وَ سَمَّاکَ وَ کَنَّاکَ وَ بِذَلِکَ عَهِدَ إِلَیَّ أَبِی عَنْ آبَائِکَ الطَّاهِرِینَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی أَهْلِ الْبَیْتِ رَبُّنَا إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ وَ مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ مِنْ وَقْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ»[2]

آن گاه امام حسن عسکری 7 فرمود: ای فرزند! به تو مژده می‌دهم که صاحب الزمان و مهدی و حجت خدا در روی زمین، توئی. تو فرزند من و

---

۱. ما اثنا عشری هستیم و هر کسی غیر از این معتقد باشد از مذهب خارج شده است. بعضی استناد می کنند به حرف سید مرتضی که تعداد ائمه از دوازده تا بیشتر است. سید مرتضی، صحبتش در امکان است و امکان غیر از وقوع است و روایات این موضوع را نفی می کند و روایات زیادی تصریح دارد که تعداد آن ها ۱۲ امام هستند. ضمنا ما منتظر خود امام زمان هستیم، نه فرزندان او. امروزه بعضی گروهک ها قائلند که فرزند آن حضرت آمده و ما منتظر فرزندان او هستیم. به فرض که او فرزند هم داشته باشد، منجی ما خود آن حضرت می باشد.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۲۷۱

جانشین من می‌باشی؛ از من متولدشده‌ای و تو (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب : می‌باشی و هم از نسل پیغمبر 6 و خاتم ائمه طاهرین : هستی. پیغمبر 6 مژده تو را داده و نام و کنیه تو را تعیین فرموده است. این را پدرم از پدران طاهرینش به من اطلاع داد. صلوات خدا بر اهل بیت، ربنا انه حمید مجید، حضرت این را فرمود و همان موقع رحلت نمود. صلوات اللّه علیهم اجمعین.

منابع روایت:

تمام منابعی که این روایت را نقل کرده اند از کتاب الغیبه شیخ طوسی روایت نموده‌اند.

- بهاء الدین نیلی نجفی (م. ۸۰۳) در منتخب الأنوار **المضیئة** فی ذکر القائم **الحجّة** 7 ، ص ۱۴۳
- شیخ حر عاملی در إثبات **الهداة** بالنصوص و المعجزات، ج۳، ص ۴۱۵ و ۵۰۹
- بحرانی در تبصرة الولی، ص ۱٦٤
- مجلسی در بحارالانوار، ج۵۲، ص ۱٦
- بحرانی اصفهانی (قرن ۱۲) در عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج ۱۵، ص۲۹۷
- معجم احادیث الامام المهدی 7 ، ج٦، ص ٦۹

سند روایت:

بارها گفته ایم که روایات ولادت امام زمان 7 ، از حد استفاضه گذشته است و نیاز به بررسی سندی ندارد؛ ولی از باب دقت بیشتر، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی را بررسی می کنیم.

بیان مرحوم مامقانی:

مرحوم مامقانی در مورد نوبختی می فرماید:

قال النجاشی[1]: إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت، کان شیخ المتکلمین من أصحابنا و غیرهم، له جلالة فی الدنیا و الدین یجری مجری الوزراء فی جلالة الکتّاب. صنف کتبا کثیرة منها کتاب الاستیفاء فی الإمامة، کتاب التنبیه فی الإمامة قرأته علی شیخنا أبی عبد الله رحمه الله کتاب الجمل فی الإمامة، کتاب الرد علی محمد بن الأزهر فی الإمامة، کتاب الرد علی الیهود و...،

و قال الشیخ فی الفهرست: إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت، أبو سهل، کان شیخ المتکلّمین من أصحابنا ببغداد و وجههم، و متقدّم النوبختیین فی زمانه و صنف کتبا کثیره....»

و بمثله نطق فی القسم الاول من الخلاصه....له جلاله فی الدین و الدنیا، یجری مجری الوزراء و صنف کتبا کثیره...»

و فی فهرست ابن الندیم: إنه من کبار الشیعة...

«و العجب من الفاضل الجزائری حیث إنّه مع ذکره جملة من أمثاله فی‌الضعفاء

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۱

عدّ هذا فی الثقات قائلا- بعد نقل عبارة النجاشی،و الفهرست،و الخلاصة- :إنّ الأوصاف المذکورة فی(جش)و(ست) [أی:النجاشی و الفهرست]تفید الوثوق و زیادة.انتهی»[1]

از فاضل جزایری (حاوی فی الاقوال، ج۱، ص۱۴۸) عجیب است، با اینکه تعدادی از ضعفا را ثقه می داند، ولی با اوصافی که در وصف إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت در کتب نجاشی و شیخ طوسی و علامه حلی، بیان شده است، باز در شخصیت نوبختی تأمل دارد.

و بالنظر إلی مثل ذلک اعترض المولی الوحید رحمه اللّه علی الفاضل المجلسی رحمه اللّه فی وصفه الرجل بالحسن، بانّ مثله لا یحتاج إلی النصّ علی توثیقه، علی أنّ ما ذکر فیه زائد علی التوثیق. انتهی

و مثل همین اعتراض را مرحوم وحید بهبهانی بر علامه مجلسی وارد کرده است که علامه مجلسی از إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت، تعبیر به «رجل حسن» کرده است؛ با اینکه این شخص فوق وثاقت است.

و أجاب عنه الحائری: بأنّ التوثیق مأخوذ فیه مضافا إلی العدالة الضبط،فلعلّه لم یکن ضابطا عند من لم یوثّقه فما فی الوجیزة هو الصحیح.[2]

و أقول: (مرحوم مامقانی) **یکفی فی إحراز الضبط** (انسان دقیقی بوده است،

۱ . مامقانی، تنقیح المقال، ج۱۰، ص ۲۲۹

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج۱۰، ص ۲۲۹

پس نقل کلام امام عسکری 7 از ایشان، قابل اعتماد است) **قول ابن داود: حسن التصنیف و قول النجاشی و الشیخ و العلامه فی الخلاصه: إنه صنف کتبا کثیره مع سکوتهم عن کونه مخلطا (با اینکه تألیفات زیادی داشته است، ولی باز اهل دقت بوده است) و الاوصاف المذکوره فی حقه لو لم تکفِ فی التوثیق للزم عد حدیث جمع من الفقهاء العظام من الحسن** (اگر با این اوصاف، موثق نباشد، پس باید حدیث بسیاری از علماء بزرگ را حسن بدانیم) **لعدم التنصیص بوثاقتهم (زیرا در وصف آن علماء، چنین تعابیری نیامده است) و دون الالتزام به خرط القتاد.**

«و لذا نقلنا فی فوائد المقدّمة عن الشهید الثانی و..غیره غناء أمثاله من التنصیص بالتوثیق. و کیف لا یکون الرجل بمنزلة سامیة فوق العدالة و الضبط،و قد کان فی نفوس الناس فی زمانه أنّه کان ینبغی أن یکون هو ولیُّ السفارة عن الإمام الغائب 7 و جعلنا من کلّ مکروه فداه لا الحسین بن روح النوبختی؟!و من کان بهذه المنزلة،لا ینبغی أن یشکّ فی أعلی مراتب الوثوق فی حقّه.

مرحوم مامقانی در ادامه سخن خویش می فرماید:

إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت فوق عدالت و ضبط بوده است و طبق بیان شهید ثانی، نیازی به تنصیص بر وثاقت ایشان نمی باشد. ایشان در مرتبه ای بوده اند که مردم دوران ایشان می‌گفتند او سزاوار بود که سفیر خاص امام زمان 7 باشد نه حسین بن روح نوبختی و شاهد بر این مطلب، بیان شیخ طوسی می باشد.شیخ این‌گونه نقل می کند:

قال ابن نوح وَ سَمِعْتُ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا بِمِصْرَ يَذْكُرُونَ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ النَّوْبَخْتِيَّ سُئِلَ فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ صَارَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِی الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحٍ دُونَكَ فَقَالَ هُمْ أَعْلَمُ وَ مَا اخْتَارُوهُ وَ لَكِنْ أَنَا رَجُلٌ أَلْقَى الْخُصُومَ وَ أُنَاظِرُهُمْ وَ لَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِ كَمَا عَلِمَ أَبُو الْقَاسِمِ وَ ضَغَطَتْنِی الْحُجَّةُ لَعَلِّی كُنْتُ أَدُلُّ عَلَى مَكَانِهِ وَ أَبُو الْقَاسِمِ فَلَوْ كَانَتِ الْحُجَّةُ تَحْتَ ذَيْلِهِ وَ قُرِضَ بِالْمَقَارِيضِ مَا كَشَفَ الذَّيْلَ عَنْهُ »»[1]

ابن نوح گفت: در مصر از جماعتی از علمای شیعه شنیدم که می‌گفتند: از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چگونه شد که حسین بن روح به عنوان نائب امام زمان برگزیده شد؛ ولی شما تعیین نشدی؟ در جواب گفت: ائمه طاهرین : بهتر می‌دانند چه کسی را به این منصب برگزینند. من مردی هستم که دشمنان شیعه را ملاقات نموده و با آنها در امور اعتقادی مناظره می‌کنم. اگر من مانند ابو القاسم (حسین بن روح) مکان امام زمان 7 را می‌شناختم، شاید در موقع مناظره که در ارائه دلیلی معطل می‌شدم، برای اثبات مدعا جای او را به دیگران نشان می‌دادم! ولی ابو القاسم، اگر فی المثل امام 7 در زیر دامنش باشد و او را با قیچی پاره پاره کنند، دامنش را نمی‌گشاید که دشمنان او را ببینند

بیان فرزند مرحوم مامقانی:

فرزند مرحوم مامقانی در پاورقی تنقیح المقال در مورد إسماعیل بن علی بن إسحاق بن أبی سهل بن نوبخت می فرماید:

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج۱۰، ص ۲۲۴

«إن من درسَ ما نقلناه بالاضافه إلى ما ذكره المؤلف، إتضح له جلالة المترجم له و تقواه و عظيم ورعه و ظهر أيضا إختصاصه بالامام الحادی عشر 7 (از ملازمین امام عسکری) و التشرف برؤية الامام المنتظر و من المجموع، القطع بوثاقته و جلالته بل يعد من الافراد القلائل (محدود افرادی) **الذين حازوا تلكم الصفات و المزايا الجليلة** (دارای صفات منحصر به فرد) **فهو ثقة ثقة و رواياته تعد من جهة صحاحاً بلا ريب»**[1]

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمين

۱ . پاورقی تنقیح المقال، ص ۲۳۳

جلسه ١٤ - ٩٢/ ٦/ ٢٤

بسم الله الرحمن الرحيم ـ الحمد لله رب العالمين وصلى الله علـى محمـد وآلـه الطاهرين سيما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بحث ما راجع به نقل و بررسی ادله ولادت امام زمـان 7 اسـت. روایـات متعددی را در این زمینه نقل کـردیم و گفتـیم کـه روایـات اثبـات ولادت امـام زمان 7 در حد تواتر(معنوی: [مفاد همه روایات این است که امام زمـان 7 در زمان امام عسکری 7 متولد شده است] یا اجمالی: [قطع به صـدور طایفـه ای از این روایات می باشد] می باشد. در نتیجه، تواتر که مفید علم و قطع مـی باشد با ضعف برخی از اسناد، دچار خدشه نمی گردد. در جلسه قبل روایتی را نقل کردیم که ابو سهل اسـماعیل بـن علـی نـوبختی راوی آن بـود. ایشـان در لحظاتی قبل از شهادت امام عسکری 7 حضور داشته و موفق بـه دیـدار امـام زمان 7 می شود. پس از نقل روایت و ذکر منابع روایت، به بررسی شخصیت ابو سهل اسماعیل بن علـی نـوبختی پـرداختیم. ابـو سـهل اسـماعیل بـن علـی نوبختی، شخصیتی ولایت مدار و متعهد بوده است. برای تبیین شخصیت بیشتر او، جریانی را در مورد او نقل می کنیم.

تبیین شخصیت ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی

مرحوم مامقانی، دو جریان را در مورد ابو سهل اسماعیل بـن علـی نـوبختی ذکر می کند که حکایت از وفاداری و تعهد ایشان نسبت به امام 7 دارد. یـک

جریان راجع به شلمغانی و جریان دیگر مربوط به منصور حلاج می باشد.شاید دو جریان باشد که در دو نوبت اتفاق افتاده یا یک جریان اسـت کـه گـاهی بـه یکی از این دو نسبت می دهند.

جریان ابو سهل و شلمغانی

«ثم إنّ من الظريف ما نقله ابن النديم فی ترجمة الرجل،من أنّ أبا جعفر محمّد بن علی الشلمغانی المعروف بـابن أبی العزاقر، راسله يدعوه إلى الفتنة، و يبذل له المعجز، و إظهار العجيب و كان بمقدّم رأس أبـى سـهل جلـح يشـبه القـرع فقـال للرسول: أنا معجز، ما أدری أیّ شیء هو،ينبت صاحبک بمقدّم رأسی الشـعر حتّـى أومن به؟! فما عاد إليه رسول بعد هذا»[1]

فردی بنام شلمغانی، پیکی را دنبال ابو سـهل اسـماعیل بـن علـی نـوبختی[ملازم امام عسکری 7] فرستاد و او را دعوت به فتنه و آشوب کرد و قائل شد که دارای معجزه و امور عجیبه است. ابو سـهل وقتـی ایـن سـخن را شـنید بـه فرستاده شلمغانی گفت: موی جلوی سر من ریخته است، اگر می خواهد بـه او ایمان بیاورم، در حالی کـه او را نمـی شناسـم، کچلـی مـرا مـداوا کنـد (پیـک شلمغانی بعد از شنیدن این سخن، رفت و دیگر هیچ کسی برنگشت)

جریان ابوسهل و منصور حلاج

مرحوم مامقانی جریان دیگر را به نقل از کتاب الغیبه طوسی بیان مـی کنـد.

---

١. مامقانی، تنقیح المقال، ص ٢٣٠

ما جریان را از کتاب الغیبه طوسی نقل می کنیم.

«أَخْبَرَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِی نَصْرٍ هِبَةِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکَاتِبِ ابْنِ بِنْتِ أُمِّ کُلْثُومٍ بِنْتِ أَبِی جَعْفَرٍ الْعَمْرِیِّ قَالَ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ یَکْشِفَ أَمْرَ الْحَلَّاجِ وَ یُظْهِرَ فَضِیحَتَهُ وَ یُخْزِیَهُ وَقَعَ لَهُ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ إِسْمَاعِیلَ بْنَ عَلِیٍّ النَّوْبَخْتِیَّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ مِمَّنْ تَجُوزُ عَلَیْهِ مَخْرَقَتُهُ وَ تَتِمُّ عَلَیْهِ حِیلَتُهُ فَوَجَّهَ إِلَیْهِ یَسْتَدْعِیهِ وَ ظَنَّ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ کَغَیْرِهِ مِنَ الضُّعَفَاءِ فِی هَذَا الْأَمْرِ بِفَرْطِ جَهْلِهِ وَ قَدَّرَ أَنْ یَسْتَجِرَّهُ إِلَیْهِ فَیَتَمَخْرَقَ [بِهِ] وَ یَتَسَوَّفَ بِانْقِیَادِهِ عَلَى غَیْرِهِ فَیَسْتَتِبَّ لَهُ مَا قَصَدَ إِلَیْهِ مِنَ الْحِیلَةِ وَ الْبَهْرَجَةِ عَلَى الضَّعَفَةِ لِقَدْرِ أَبِی سَهْلٍ فِی أَنْفُسِ النَّاسِ وَ مَحَلِّهِ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْأَدَبِ أَیْضاً عِنْدَهُمْ وَ یَقُولُ لَهُ فِی مُرَاسَلَتِهِ إِیَّاهُ.

حسین بن ابراهیم از ابو العباس احمد بن علی بن نوح از ابو نصر هبة اللّه بن محمد کاتب دخترزاده اُم کلثوم، دختر محمد بن عثمان، برای من (شیخ طوسی) نقل کرد که: چون خداوند خواست اعمال «حلّاج» را آشکار سازد و او را رسوا و خوار گرداند، این طور پیشامد کرد که «حلّاج» خیال کرد ابو سهل بن اسماعیل بن علی نوبختی رضی اللّه عنه هم از کسانی است که فریب دروغ و حیله او را می‌خورد و نیرنگ او در وی مؤثر واقع می‌شود؛ لذا شخصی را نزد وی فرستاد و او را به اطاعت خود دعوت نمود. او با کمال نادانی چنین پنداشته بود که ابو سهل هم در این خصوص مانند سایر افراد ضعیف الایمان است و فریفته وی می‌شود، از این رو پیوسته او را به سوی خود دعوت می‌کرد و به آرامی نیرنگهای خود را برای جلب وی به رخ او می‌کشید؛ زیرا موقعیت علم و ادب ابو سهل در میان مردم مشهور بود.

إِنِّی وَکِیلُ صَاحِبِ الزَّمَانِ 7 ـ وَ بِهَذَا أَوَّلًا کَانَ یَسْتَجِرُّ الْجُهَّالَ ثُمَّ یَعْلُو مِنْهُ إِلَى غَیْرِهِ ـ وَ قَدْ أُمِرْتُ بِمُرَاسَلَتِکَ وَ إِظْهَارِ مَا تُرِیدُهُ مِنَ النُّصْرَةِ لَکَ لِتَقْوَى نَفْسُکَ وَ لَا تَرْتَابَ بِهَذَا الْأَمْرِ

حلاج در نامه‌های خود به ابو سهل می‌نوشت: من وکیل صاحب الزمان 7 هستم. او نخست با این مطلب می‌خواست ابو سهل را به سوی خود بکشاند، سپس ادعای خود را بالا برد و نوشت که: من مأمورم به تو بنویسم که هر گونه نصرت و یاری خواسته باشی برایت آشکار سازم تا دلت قوت گیرد و در نیابت من تردید نکنی!

فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ أَبُو سَهْلٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَقُولُ لَهُ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَمْراً یَسِیراً یَخِفُّ مِثْلُهُ عَلَیْکَ فِی جَنْبِ مَا ظَهَرَ عَلَى یَدَیْکَ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِینِ وَ هُوَ أَنِّی رَجُلٌ أُحِبُّ الْجَوَارِیَ وَ أَصْبُو إِلَیْهِنَّ وَ لِی مِنْهُنَّ عِدَّةٌ أَتَحَظَّاهُنَّ وَ الشَّیْبُ یُبْعِدُنِی عَنْهُنَّ [وَ یُبَغِّضُنِی إِلَیْهِنَ] وَ أَحْتَاجُ أَنْ أَخْضِبَهُ فِی کُلِّ جُمُعَةٍ وَ أَتَحَمَّلُ مِنْهُ مَشَقَّةً شَدِیدَةً لِأَسْتُرَ عَنْهُنَّ ذَلِکَ وَ إِلَّا انْکَشَفَ أَمْرِی عِنْدَهُنَّ فَصَارَ الْقُرْبُ بُعْداً وَ الْوِصَالُ هَجْراً وَ أُرِیدُ أَنْ تُغْنِیَنِی عَنِ الْخِضَابِ وَ تَکْفِیَنِی مَؤُنَتَهُ وَ تَجْعَلَ لِحْیَتِی سَوْدَاءَ فَإِنِّی طَوْعُ یَدَیْکَ وَ صَائِرٌ إِلَیْکَ وَ قَائِلٌ بِقَوْلِکَ وَ دَاعٍ إِلَى مَذْهَبِکَ مَعَ مَا لِی فِی ذَلِکَ مِنَ الْبَصِیرَةِ وَ لَکَ مِنَ الْمَعُونَةِ.

ابو سهل هم به وی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که (به ادعای تو) از تو به ظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را از تو می‌خواهم! و آن این است که من مردی زن دوست هستم، و مایل به معاشرت

با آنها می‌باشم. چندین کنیز دارم که پیری مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است و ناچارم هر جمعه محاسن خود را خضاب کنم و متحمل رنج زیاد شوم تا موهای سفیدم را بپوشانم و گر نه کنیزان خواهند دانست که من پیر شده‌ام و به من رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما به دوری می‌گراید و وصال به جدائی می‌کشد. از این رو از تو می‌خواهم کاری کنی که مرا از خضاب بستن بی‌نیاز نمائی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگوئی اطاعت می‌کنم و گفته تو را می‌پذیرم و به طریقه تو می‌گروم. زیرا که این معنی موجب بصیرت من می‌شود و از کمک به تو دریغ نخواهم داشت!

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِکَ الْحَلَّاجُ مِنْ قَوْلِهِ وَ جَوَابِهِ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ فِی مُرَاسَلَتِهِ وَ جَهِلَ فِی الْخُرُوجِ إِلَیْهِ بِمَذْهَبِهِ وَ أَمْسَکَ عَنْهُ وَ لَمْ یَرُدَّ إِلَیْهِ جَوَاباً وَ لَمْ یُرْسِلْ إِلَیْهِ رَسُولًا وَ صَیَّرَهُ أَبُو سَهْلٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ أُحْدُوثَةً وَ ضُحْکَةً وَ یُطْنِزُ بِهِ عِنْدَ کُلِّ أَحَدٍ وَ شَهَرَ أَمْرُهُ عِنْدَ الصَّغِیرِ وَ الْکَبِیرِ وَ کَانَ هَذَا الْفِعْلُ سَبَباً لِکَشْفِ أَمْرِهِ وَ تَنْفِیرِ الْجَمَاعَةِ عَنْهُ.»[1]

چون حلاج سخن او را شنید و نتیجه دسیسه‌ها و جواب خود را بدین گونه شنید، دانست در نامه‌های خود که پر از ادعا و اظهار کرامات و معجزات بوده، خطا کرده و طریقه خود را به نادانی به رخ او کشیده است. بدین لحاظ

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۱۰

خودداری کرد و جواب ابو سهل را نداد و دیگر کسی نزد وی نفرستاد. ابو سهل هم این ماجرا را اتفاقی خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد دیگران بازگو می‌کرد و حلاج را ریشخند می‌نمود. بدین گونه نزد بزرگ و کوچک شهرت یافت و همین باعث شد که نقشه حلاج برملا گردد و مردم از نزد وی پراکنده شوند.

بررسی شخصیت دیگری از روایت هفدهم

«أَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ الرَّازِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَاقَانَ الدِّهْقَانِ عَنْ أَبِی سُلَیْمَانَ داد [دَاوُدَ] بْنِ غَسَّانَ الْبَحْرَانِیِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِی سَهْلٍ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَلِیٍّ النَّوْبَخْتِیِّ قَالَ...»

احمد بن علی رازی یکی دیگر از افراد موجود در سند روایتی است که در جلسه قبل، بیان شد.

شیخ حر عاملی در امل الامل در مورد ایشان می فرماید:

الشیخ الجلیل أَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ الرَّازِیُّ، کان فاضلا، عالما،فقیها، روی عنه ابن شهر آشوب»[1]

آقا بزرگ تهرانی، در مورد ایشان می فرماید:

«احمد بن علی رازی از شاگردان شیخ مفید و از مشایخ ابن شهر اشوب می

۱. شیخ حر عاملی، امل الامل، ج۲، ص۱۸

باشد.»[۱]

فرزند مرحوم مامقانی هم در پاورقی تنقیح المقال می فرماید:

«یظهر من جمیع ما نقلناه، انه من أعلام الرواة و فقهائنا الابرار و عدُّه حسنا أقل ما یوثق به»[۲]

روایت هیجدهم

«عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ خَرَجَ إِلَیَّ مِنْ أَبِی مُحَمَّدٍ 7 قَبْلَ مُضِیِّهِ بِسَنَتَیْنِ یُخْبِرُنِی بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَیَّ مِنْ قَبْلِ مُضِیِّهِ بِثَلَاثَةِ أَیَّامٍ یُخْبِرُنِی بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ»[۳]

محمد بن علی بن بلال گوید: از جانب امام حسن عسگری 7 ، دو سال پیش از وفاتش پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود به من خبر داد. بار دیگر سه روز پیش از وفاتش پیامی رسید و از جانشین بعد از خود به من خبر داد.

بیان مجلسی در مرآة **العقول**

مرحوم مجلسی بعد از نقل همین حدیث، می فرماید:

«مختلف فیه، لأن ابن بلال وثقه الشیخ فی الرجال، و قال فی کتاب الغیبة أنه من المذمومین»

۱.

۲ .

۳. کلینی، کافی، ج۱، ص ۳۲۸

یعنی در کلام شیخ طوسی، تعارض در مورد محمد بن علی بن بلال وجود دارد.

* (استاد) آیا احتمال ندارد که «ابن بلال» این روایت را در حالی که منحرف نبوده است، گفته باشد؟ ضمن این که این روایت، بر علیه خودش(ابن بلال) می باشد، زیرا ایشان ادعای بابیت کرده است.

«و قال الطبرسی فی إعلام الوری و السید ابن طاوس فی ربیع الشیعة أما الغیبة الصغری منهما فهی التی کانت فیها سفراؤه موجودین و أبوابه معروفین، لا تختلف الإمامیة القائلون بإمامة الحسن بن علی علیهما السلام فیهم، فمنهم أبو هاشم الجعفری، و محمد بن علی بن بلال، إلی آخر ما قالا»[۱]

بیان مرحوم خوئی در مورد محمد بن علی بن بلال

مرحوم خوئی پس از این‌که به طور مفصل در مورد محمد بن علی بن بلال بحث می کند، ایشان را ثقه می داند و قائل است که انحراف در اعتقاد با وثاقت جمع می شود.

والمتلخص من جمیع ما ذکرنا، أن الرجل کان ثقة مستقیما، وقد ثبت انحرافه وادعاؤه البابیة، ولم یثبت عدم وثاقته، فهو ثقة، فاسد العقیدة، فلا مانع من العمل بروایاته، بناء علی کفایة الوثاقة فی حجیة الروایة، کما هو الصحیح.»[۲]

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین

---

۱. مجلسی، مرآة العقول ، ج۴، ص ۱

۲. معجم رجال الحدیث، السید الخوئی ، ج ۱۷ ، ص ۳۳۵

جلسه ۱۵ - ۹۲/ ٦/ ۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علـی محمـد وآلـه الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بررسی دلائل اثبات ولادت امام زمان 7 موضوع بحث مـا مـی باشـد. در جلسه قبل روایتی [روایت هجدهم] را از محمد بن علی بن بلال نقل کـردیم. متن روایت این بود:

«عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ خَرَجَ إِلَیَّ مِنْ أَبِـی مُحَمَّـدٍ 7 قَبْلَ مُضِیِّهِ بِسَنَتَیْنِ یُخْبِرُنِی بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَیَّ مِنْ قَبْلِ مُضِیِّهِ بِثَلَاثَةِ أَیَّـامٍ یُخْبِرُنِی بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ»[۱]

اختلاف در محمد بن علی بن بلال است. جهت اختلاف در محمد بن علی بن بلال، انحراف وی می باشد.

البته مضمون چنین روایتی، روایات بسیاری است که ما را از بررسی سـندی بی نیاز می کند، ضمن اینکه اگر نقل روایت از ایشان در زمان اسـتقامتش بـوده است، مشکلی در پذیرش روایتش نمی بینیم.

بیان مرحوم تستری در مورد محمد بن علی بن بلال

مرحوم تستری، پس از اینکه نظرات رجالیون را در مورد محمد بن علی بن

---

۱. کلینی، کافی، ج۱، ص ۳۲۸

بلال، ذکر می کند، می‌فرماید:

«وهو الأصح والصواب : **أن الرجل كان مستقيما ثم زاغ** (منحرف شده است)، **ففی الغيبة : روی الحسين بن روح عن أبـی طـاهر بـن بـلال فـی حـال اسـتقامته** (حسین بن روح قید می کند که نقل روایـت از او در حالـت اسـتقامتش بـوده است.)»[۱]

* پس در مورد محمد بن علی بن بلال، باید قائل به تفصیل شد. [روایـات منقول از وی در حال استقامت، قابل پذیرش می باشد] و یا طبق مبنای مرحـوم خوئی، معتقد شویم که انحراف در اعتقاد با وثاقـت جمـع مـی شـود. مرحـوم خوئی می فرماید:

«والمتلخص من جميع ما ذكرنا، أن الرجل كان ثقة مستقيما، وقد ثبت انحرافـه وادعاؤه البابية، ولم يثبت عدم وثاقته، فهو ثقة، فاسد العقيدة، فلا مانع مـن العمـل برواياته، بناء على كفاية الوثاقة فی حجية الرواية، كما هو الصحيح.»[۲]

داستان محمد بن علی بن بلال در بیان مرحوم خوئی

مرحوم خوئی جریانی را در مورد محمد بن علی بن بلال، از شـیخ طوسـی نقل می کند.

«**ثم قال الشيخ : وحكی أبو غالب الزراری، قال : حدثنی أبو الحسن محمد ابن**

---

۱. شیخ محمد تقی التستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۰ – ۴۳۲

۲. مرحوم خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۳۵

محمد بن یحیی المعاذی، قال : کان رجل من أصحابنا قد انضوی إلی أبی طاهر ابن بلال بعد ما وقعت الفرقة ثم إنه رجع عن ذلک و صار فی جملتنا» شیخ طوسی می گوید که ابو غالب رازی برایم گفت که از معاذی شنیدم که یکی از رفقایش، تحت تاثیر حرف های ابن بلال قرار گرفت و این جریان زمانی بود که بین ما و ابن بلال جدایی افتاده بود. پس از مدتی رفیق ما از ابن بلال فاصله گرفت و به جمع ما پیوست.

فسألناه عن السبب قال : کنت عند أبی طاهر بن بلال یوما، وعنده أخوه أبو الطیب وابن حرز وجماعة من أصحابه» ما از رفیقمان علت روگردانی از ابن بلال را پرسیدیم. او گفت: روزی نزد ابن بلال بودم، در حالی که برادرش و جماعتی از یارانش هم نزد او بودند

إذ دخل الغلام، فقال : أبو جعفر العمری علی الباب ففزعت الجماعة لذلک وأنکرته للحال التی کانت جرت» غلام ابن بلال وارد شد و به او گفت که عمری [نائب امام زمان 7] پشت در است. جماعت پس از شنیدن این پیام حیران شدند.

وقال : یدخل، فدخل أبو جعفر، فقام له أبو طاهر و الجماعة و جلس فی صدر المجلس، وجلس أبو طاهر کالجالس بین یدیه» ابن بلال گفت: داخل شود. پس عمری داخل شد. در این هنگام ابوطاهر و یارانش به احترام او ایستادند و او را در بالای مجلس جای دادند و خود ابوطاهر بن بلال مؤدبانه مقابل او نشست

فأمهلهم إلی أن سکتوا، ثم قال : یا أبا طاهر نشدتک بالله ألم یأمرک صاحب

الزمان علیه السلام بحمل ما عندک من المال إلیه ؟ عمری پس از اینکه مجلس آرام شد به ابن بلال گفت: ای اباطاهر تو را قسم به خدا می دهم که آیا صاحب الزمان 7 تو را فرمان نداده است که اموالی که نزدت است، برگردانی؟

فقال : اللهم نعم، فنهض أبو جعفر (رضی الله عنه) منصرفا ووقعت علی القوم سکتة » ابن بلال گفت: بله. در این هنگام، نماینده امام بلند شد و رفت و سکوتی بر مجلس حاکم شد.

فلما تجلت عنهم قال له أخوه أبو الطیب : من أین رأیت صاحب الزمان فقال أبو طاهر : أدخلنی أبو جعفر(رضی الله عنه) إلی بعض دوره، فأشرف علیّ من علو داره فأمرنی بحمل ما عندی من المال إلیه» وقتی سکوت برطرف شد ؟ برادرش به او گفت؟تو کی امام را دیدی؟ ابو طاهر گفت: همراه ابوجعفر عمری وارد خانه‌ای شدیم که در طبقه بالای یکی از خانه ها امام را دیدم، پس او مرا فرمان به برگرداندن اموال نمود.

فقال له أبو الطیب : ومن أین علمت أنه صاحب الزمان ؟ قال : قد وقع علی من الهیبة له، ودخلنی من الرعب منه ما علمتُ أنه صاحب الزمان علیه السلام، فکان هذا سبب انقطاعی عنه»[1] برادرش گفت: از کجا دانستی که او صاحب الزمان است؟ ابوطاهر گفت: بر من هیبتی وارد شد و سراسر وجودم را وحشتی

---

۱. مرحوم خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۳۳ – ۳۳۴

گرفت که دانستم او صاحب الزمان است. [رفیق ما گفت: این جریان] سبب جدایی من از ابن بلال شد.

بیان طبرسی در مورد محمد بن علی بن بلال

«روی أصحابنا أن أبا محمد الحسن الشُریعی کان من أصحاب أبی الحسن علی بن محمد 7 و هو أول من ادعی مقاما لم یجعله الله فیه من قبل صاحب الزمان 7 و کذب علی الله و حججه : و نسب إلیهم ما لا یلیق بهم و ما هم منه براء ثم ظهر منه القول بالکفر و الإلحاد» أصحاب برای ما نقل کرده‌اند که أبو محمّد حسن شریعی ابتدا از أصحاب امام هادی سپس امام حسن عسکری : بود، و او نخستین فردی بود که ادّعای مقامی نمود که خداوند برای او از جانب صاحب الزّمان قرار نداده و شایسته آن هم نبود و چیزهایی به آنان نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنان از آن بیزار بودند، سپس مطالبی از کفر و الحاد از او ظاهر و آشکار گشت.

و کذلک کان محمد بن نصیر النمیری من أصحاب أبی محمد الحسن ع فلما توفی ادعی البابیة لصاحب الزمان ففضحه الله تعالی بما ظهر منه من الإلحاد و الغلو و التناسخ و کان یدعی أنه رسول نبی أرسله علی بن محمد 7 و یقول بالإباحة للمحارم» و همچنین محمّد بن نصیر نمیری ابتدا از أصحاب امام حسن عسکریّ 7 بود، و پس از شهادت آن حضرت، ادّعای نیابت صاحب الزّمان را نمود، و خداوند به جهت الحاد و غلوّ و عقیده تناسخی که از او ظاهر شد، وی را رسوا و مفتضح فرمود و او مدّعی شده که پیغمبر است و امام هادی

7 او را فرستاده است و مدّعی خدائی امام هادی 7 شد، و نزدیکی با محارم را جایز و مباح می‌دانست

«و کان أیضا من جملة الغلاة أحمد بن هلال الکرخی و قد کان من قبل فی عدد أصحاب أبی محمد 7 ثم تغیر عما کان علیه و أنکر بابیة أبی جعفر محمد بن عثمان فخرج التوقیع یلعنه من قبل صاحب الأمر و الزمان و بالبراءة منه فی جملة من لعن و تبرأ منه» و همچنین از افراد غالی یکی: احمد بن هلال کرخی است. او قبلًا از جمله أصحاب امام هادی 7 بود، سپس عقیده‌اش تغییر یافته و منکر نیابت أبو جعفر محمّد بن عثمان شد، در پی این حرکت توقیعی از صاحب الأمر مبتنی بر لعن و برائت او در میان افراد دیگری که لعن شده بودند، صادر شد.

و کذا کان أبو طاهر محمد بن علی بن بلال و الحسین بن منصور الحلاج و محمد بن علی الشلمغانی المعروف بابن أبی العزاقری لعنهم الله فخرج التوقیع بلعنهم و البراءة منهم جمیعا علی ید الشیخ أبی القاسم الحسین بن روح و نسخته عَرِّفْ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاکَ وَ عَرَّفَکَ اللَّهُ الْخَیْرَ کُلَّهُ...»[1]

و همچنین بود أبو طاهر محمّد بن علیّ بن بلال، و حسین بن منصور حلّاج، و محمّد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر– لعنهم اللّه–، برای تمام اینان توقیعی بر لعن و برائت از همه آنان به دست شیخ أبو القاسم حسین

۱. طبرسی، احتجاج، ج۲، ص ۴۷۴

بن روح رحمه اللّٰه بدین مضمون صادر شد: «خداوند عمر تو را طولانی گرداند و همه خوبیها را به تو بشناساند و سرانجام تو را به نیکی کامل گرداند...

نتیجه : پس روایت ابن بلال قابل پذیرش است.

منابع روایت هجدهم

- مرحوم کلینی در کافی، ج۱، ص ۳۲۸ (**بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ**)
- شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص ۴۹۹، روایت در کمال الدین این‌گونه است:

« قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْكِنْدِيُّ قَالَ قَالَ[۱] لِي أَبُو طَاهِرٍ الْبِلَالِيُّ التَّوْقِيعُ الَّذِي خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ 7 فَعَلَّقُوهُ فِي الْخَلَفِ بَعْدَهُ وَدِيعَةٌ فِي بَيْتِكَ فَقُلْتُ لَهُ أُحِبُّ أَنْ تَنْسَخَ لِي مِنْ لَفْظِ التَّوْقِيعِ مَا فِيهِ فَأَخْبَرَ أَبَا طَاهِرٍ بِمَقَالَتِي فَقَالَ لَهُ جِئْنِي بِهِ حَتَّى يَسْقُطَ الْإِسْنَادُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فَخَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ 7 قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ بَعْدَ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِذَلِكَ فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ حُقُوقَهُمْ وَ حَمَلَ النَّاسَ عَلَى أَكْتَافِهِمْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرا»[۲]

۱. ظاهرا یک اسم جا افتاده است؛ یعنی قال در عبارت منظور: سعد بن عبدالله اشعری یا علان کلینی می‌باشد.

۲. ابو عبد اللّٰه حسین بن اسماعیل کندی گوید: ابو طاهر بلالی به من گفت: آن توقیعی که ←

بیان علامه مجلسی در ذیل روایت

«بيان قوله قال أبو عبد الله كلام سعد بن عبد الله و كذا قوله فقلت له و ضمير له راجع إلى الحسين و كذا المستتر فی قوله فأخبر و الحاصل أن الحسين سمع من البلالی أنه قال التوقيع الذی خرج إلیَّ من أبی محمد ع فی أمر الخلف القائم هو فی جملة ما أودعتک فی بيتک و كان قد أودعه أشياء كان فی بيته فأخبر الحسين سعدا بما سمع منه فقال سعد للحسين أحب أن ترى التوقيع الذی عنده و تكتب لی من لفظه فأخبر الحسين أبا طاهر بمقالة سعد فقال أبو طاهر جئنی بسعد حتى يسمع منی بلا واسطة فلما حضر أخبره بالتوقيع و يؤيد ما وجهنا به هذا الكلام أن الكلينی روى هذا التوقيع عن البلالی»[۱]؛ یعنی: حسین بن اسماعیل از

→

از ابو محمّد برای من صادر شده و آن را به جانشین پس از او ارجاع داده اند، ودیعه‌ای از جانب من در بیت توست، و من (سعد بن عبدالله) به حسین بن اسماعیل گفتم: دوست دارم عین لفظ توقیع را برایم استنساخ کنی. حسین بن اسماعیل کندی حرف مرا برای ابو طاهربلالی نقل کرد. پس ابوطاهر گفت: سعد را نزد من بیاور [تا خودم برای او نقل کنم] و نیازی به سند نباشد.[سعد بن عبدالله به نزد ابوطاهر بلالی آمد و او برایش گفت] توقیعی از ابو محمّد دو سال قبل از درگذشت او برایم صادر شد و مرا از جانشین پس از خود با خبر کرد و سه روز پس از درگذشت او نیز توقیعی به دستم رسید که مرا از آن خبر داده بود: پس لعنت خدا بر کسانی باد که حقوق اولیاء خدا را منکرند و مردمان را بر دوش آنان سوار می‌کنند و الحمد للّٰه کثیرا.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص۳۳۵

بلالی شنیده: توقیع و نامه‌ای که از امام عسکری راجع به امام زمان : (جانشینی پس از خود) برایم رسیده آن را نزد تو به ودیعه و امانت سپردم ـ ضمن امانات دیگر. حسین بن اسماعیل این جریان را به وی ـ سعد بن عبدالله ـ بازگو کرد. سعد گفت: دلم می‌خواهد که این نامه را شخصاً ببینیم و آن را برایم نسخه‌برداری کنی چون خبر به ابوطاهر بلالی رسید. گفت سعد را نزد من بیاور تا شخصاً برای او نقل کنم و واسطه‌ای در نقل بیان من و سعد نباشد.

* پس امکان دارد که نامه دو طریق داشته باشد، ۱- حسین بن علی اسماعیل کندی ۲- سعد بن عبدالله

- ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف، ص ٤٢٦ (اول روایت را نقل می کند)
- شیخ مفید در ارشاد، ص ۳٤۹
- طبرسی در إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ٤۱۳
- اربلی در **کشف الغمة فی معرفة الأئمة**، ج۳، ص۲۳۸[۱]
- الفصول المهمه
- شیخ حر عاملی (۱۱۰٤) در **إثبات الهداة** بالنصوص و المعجزات، ج۳، ص ٤٤۰
- بحرانی در **حلیة الابرار**، ج۵، ص ۱۹۵
- مجلسی در بحار الأنوار، ج۵۱، ص ۳۳۱

---

۱. علامه امینی در مورد اربلی می فرماید: مرزبان اعتقادات شیعیان است.

- صافی در منتخب الاثر، ص۲۲۹

جلسه ١٦ ـ ٣٠/ ٦/ ٩٢

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بررسی دلائل و روایات مربوط به ولادت امام زمان 7 موضوع بحث ما بود. در جلسات قبل روایات متعددی را در مورد اثبات ولادت امام زمان 7 بیان کرده و اکنون روایت بعدی را بیان می کنیم.

روایت بیستم:

«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی مُحَمَّدٍ 7 جَلَالَتُکَ تَمْنَعُنِی مِنْ مَسْأَلَتِکَ فَتَأْذَنُ لِی أَنْ أَسْأَلَکَ فَقَالَ سَلْ قُلْتُ یَا سَیِّدِی هَلْ لَکَ وَلَدٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَإِنْ حَدَثَ بِکَ حَدَثٌ فَأَیْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِینَةِ»[۱]

ابو هاشم جعفری گوید: به امام حسن عسگری 7 عرض کردم: جلالت و بزرگی شما مرا از پرسش بازمی‌دارد. اجازه می‌فرمائید از شما سؤالی کنم؟ فرمود: بپرس! عرض کردم: آقای من! شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری. عرض

---

۱. کلینی، کافی، ج۱، ص۳۲۸ ، بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ إِلَی صَاحِبِ الدَّارِ

کردم: اگر برای شما پیش آمدی کند، در کجا از او بپرسم؟ فرمود: در مدینه.

منابع روایت:

- کلینی در کافی، ج۱، ص۳۲۸
- شیخ مفید در ارشاد، ص ۳۴۲
- ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف، ص٤٢٦
- شیخ طوسی در الغیبه، ص۳۳۳
- فتال نیشابوری (م. ۵۰۸) در **روضة الواعظین و بصیرة المتعظین**، ج۲، ص۲٦۲
- طبرسی در إعلام الوری بأعلام الهدی، ص٤١۳
- اربلی در **کشف الغمة فی معرفة الأئمة**، ج۳، ص۲۳۹
- عاملی نباطی (م. ۸۷۷) در الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، ج۲، ص۱۷۱
- شیخ حر عاملی، (م. ۱۱۰٤) در **إثبات الهداة** بالنصوص و المعجزات، ج۳، ص ٤٤۱
- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (م. ۱۱۰۷) در **حلیة الأبرار** فی أحوال محمّد و آله الأطهار، ج۵، ص۱۹۵
- مجلسی در بحار الأنوار، ج۵۱، ص ۱٦۱
- معجم احادیث الامام المهدی، ج٦، ص ۳۸

سند روایت:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ»

بیان علامه مجلسی:

علامه مجلسی که نقاد بحث و خریت فن است، بدون تأمل این روایت را صحیح می داند. ایشان درباره عبارت «**قَالَ بِالْمَدِينَة**» در روایت هم توضیحی می فرماید:

«" قال بالمدینة" **أی طیبه المعروفة، و لعله 7 علم أنه یدرکه** (امام 7 به علم غیب می دانست که ابوهاشم، حضرت را در مدینه درک می کند) **أو خبرا منه فی المدینة**، (یا در مدینه خبری از حضرتش دریافت می‌کند) و **قیل: اللام للعهد، و المراد بها سر من رأی یعنی أن سفراءه من أهل سر من رأی یعرفونه فسلهم عنه**»[1] و گفته شده مراد از مدینه همان شهر سامراء است و لام عهد است.

---

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص ۲ ؛ علامه طباطبایی می فرمودند: برای فهمیدن مقامات علمی علامه به مرآة العقول وی مراجعه کنید. مرحوم مجلسی از ۱۶۰۰۰ روایت در کافی شریف، فقط ۵۰۰۰ روایت را تعبیر به صحیح و ۱۵۰ موثق و تعدادی به همین اندازه حسن و ۹۰۰۰ تعبیر به ضعیف (طبق مبنای خودشان) می نماید؛ ولی با این حال این روایت را صحیح می داند.

بیان ملا صالح مازندرانی

مرحوم مازندرانی در شرح اصول کافی، از روات به عظمت یاد می کند. ایشان می فرماید:

«قوله (عن أحمد بن إسحاق) **أحمد بن إسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالک الأحوص الأشعری أبو علی القمی کان وافد القمیین** (بزرگ قمییون بوده) **روی عن الجواد والهادی : وکان من خاصة أبی محمد 7 ورأی صاحب الزمان ویحتمل أن یراد أحمد بن إسحاق الرازی وهو من أصحاب الهادی 7 وکان ثقة** (و ممکن است که منظور، احمد بن اسحاق رازی باشد که او هم از اصحاب امام هادی 7 می باشد و مورد وثوق است) **وکان له اختصاص بالجهة المقدسة** (یعنی صاحب الزمان 7).

قوله (عن أبی هاشم الجعفری) **کنیة لداود بن القاسم بن إسحاق بن عبد الله بن جعفر بن أبی طالب** (ظاهراً نوه حضرت زینب) **من أهل بغداد جلیل القدر عظیم المنزلة عند الأئمة : قد شاهد الجواد والهادی والعسکری وصاحب الأمر : وقد روی عنهم کلهم وله منزلة عظیمة وموقع جلیل عندهم، وفی ربیع الشیعة أنه من السفراء والأبواب المعروفین الذین لا یختلف الشیعة القائلون بإمامة الحسن بن علی فیهم، کذا ذکره بعض أئمة الرجال. قوله (قال بالمدینة) لعل المراد بالمدینة مدینة الرسول 6 وفیه دلالة علی أن إقامته** (امام) **حال الغیبة فیها** (مدینه منوره) **أکثر، وقد نقل أن أبا هاشم رآه** (شاهد همان مدینه منوره باشد و دلالت بر آن دارد که امام زمان اکثرا در اینجا هستند و نقل شده که

ابوهاشم جعفری حضرتش را در آنجا ملاقات کرده.) - **ویحتمل أن یراد بالمدینة سر من رأی** (یعنی الف و لام در کلمه مدینه برای عهد باشد) **والله أعلم**»[1]

نتیجه : سند روایت هیچ مشکلی نداشته و روات آن از اجلاء می باشند.

روایت بیست و یکم

«عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَکْفُوفِ عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِیِّ قَالَ أَرَانِی أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَ قَالَ هَذَا صَاحِبُکُمْ مِنْ بَعْدِی»[2]

عمرو أهوازی گوید: امام حسن عسگری 7 پسرش را به من نشان داد و فرمود: این است صاحب شما بعد از من.

منابع روایت:

- کلینی در کافی، ج۱، ص۳۲۸
- شیخ مفید در ارشاد، ص ۳۴۹ و ۳۵۱
- ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف، ص ۴۲۷
- شیخ طوسی در الغیبه، ص ۲۳۴
- طبرسی در إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۴

---

۱. مولی محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الکافی ، ج ۶ ، ص ۲۲۶ - ۲۲۷

۲. کلینی، کافی، ج۱،ص ۳۲۸ ، بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ إِلَی صَاحِبِ الدَّارِ

• اربلی در **کشف الغمة فی معرفة الأئمة**، ج۳، ص۲۳۹

• عاملی نباطی، (م. ۸۷۷) در الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، ج۲، ص۲۴۰ و ۲۷۱

• شیخ حر عاملی(م. ١١٠٤) در إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ص٤٤١ و ٥٠٦ و ٥٨٦

• بحرانی در **حلیة الابرار**، ج۵، ص ۱۹۵

• مجلسی در بحار الأنوار، ج۵۲، ص۶۰

• معجم احادیث الامام المهدی، ج٦، ص ٤٦

• قندوزی در ینابیع الموده، ج۳، ص ٣٢٤

سند روایت:

«عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَکْفُوفِ عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِیِّ قَالَ...»

بیان علامه مجلسی

ایشان در مورد این روایت می فرماید:

«ضعیف علی المشهور»[1]

* البته، مرحوم مجلسی بیان نکرده است که روایت به چه خاطر ضعیف است؟ آیا مشکل به خاطر جعفر بن محمد کوفی است؟ او مهمل است. فرزند

---

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص ۲

مرحوم مامقانی در مورد او می فرماید:

« و **إن کان المعنون – جعفر بن محمد کوفی – لم یصرح الأعلام بوثاقته أو حسنه، إلا أن المطمأن به أنه حسن**»[1]

* جعفر بن محمد مکفوف در روایت، مهمل (در کتب رجالی، نامی از او به میان نیامده است) است.

* بنده، نامی از او در کتب رجالی نیافتم.

نتیجه: کثرت نقل روایت، شاید شاهدی بر تلقی به قبول روایت باشد؛ ضمن اینکه روایات اثبات ولادت امام زمان 7 متواتر معنوی است؛ لذا اگر چند روایت مشکل سندی هم داشته باشد، باز اشکالی به اصل موضوع وارد نمی شود.

روایت بیست و دوم

«عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِیِّ قَالَ قُلْتُ لِلْعَمْرِیِّ قَدْ مَضَی أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِی قَدْ مَضَی وَ لَکِنْ قَدْ خَلَّفَ فِیکُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ»[2]

حمدان قلانسی گوید: به عمری (بفتح عین نامش عثمان بن سعید است و او اولین شخص از نواب أربعه امام زمان 7 است) گفتم: امام حسن عسگری 7 درگذشت؟ به من گفت: او درگذشت، ولی جانشینی در میان شما

---

۱ . پاورقی تنقیح المقال، ج۱۶، ص ۳۹

۲. کلینی، کافی، ج۱، ص ۳۲۹

گذاشت که گردنش به این حجم است- و با دست اشاره کرد.

سند روایت:

«عَلِیٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِیِّ قَالَ قُلْتُ لِلْعَمْرِیِّ»

مرحوم مجلسی، در مورد این روایت می فرماید:

«ضعیف علی المشهور، مختلف فیه لأن حمدان القلانسی ذمّه النجاشی، و روی الکشی توثیقه عن العیاشی»

و القلانسی: بیاع القلنسوة، فروشنده کلاه بود. بیشتر راویان حدیث، تاجر بودند)و العمری بفتح العین و سکون المیم هو أول السفراء الأربعة بین الحجة 7 و هو أبو عمر و عثمان بن سعید، و ثانیهم ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان، و ثالثهم أبو القاسم الحسین بن روح النوبختی، و رابعهم أبو الحسن علی بن محمد السمری، فلما حضرته الوفاة سئل أن یوصی فقال: لله أمر هو بالغه، و مات رحمه الله سنة تسع و عشرین و ثلاثمائة فوقعت الغیبة الکبری التی نحن فیها، و نسأل الله تعجیل الفرج و کشف الغمة عن هذه الأمة»[1]

بررسی شخصیت قلانسی

قلانسی، کسی است که مرحوم کلینی از او روایت نقل می کند و کشی به نقل از عیاشی، تصریح به وثاقت او دارد. نجاشی در مورد او می گوید:

---

[1]. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص ۲

مضطرب الحدیث است.[1] مضطرب الحدیث بودن به این معناست که گاهی از ثقات و گاهی از ضعفا روایت نقل می کند که [به نظر ما] این مساله منافاتی با ثقه بودن او ندارد. ابن غضائری هم قلانسی را ضعیف دانسته است که به این حرف هم توجه نمی شود؛ زیرا ما در نسبت کتاب به غضائری شک داریم و از طرفی عیاشی تصریح به وثاقتش دارد.

بیان مرحوم خوئی

«حمدان القلانسی : = حمدان بن أحمد القلانسی = محمد بن أحمد بن خاقان = حمدان النهدی. کوفی، فقیه، ثقة خیر، وهو محمد بن أحمد النهدی، ذکره الکشی (۳۹۷) (۴۰۵). روی عن علی بن محمد الحضینی، وروی عنه محمد بن یحیی. کامل الزیارات : الباب ۹۹ فی ثواب زیارة قبر أبی الحسن موسی بن جعفر ومحمد بن علی الجواد : ببغداد، الحدیث ۱۳، ویأتی فی محمد بن أحمد بن طبقته فی الحدیث وقع بهذا العنوان فی إسناد جملة من الروایات تبلغ خمسة عشر موردا. فقد روی عن إسحاق بن بنان، وأیوب بن نوح، وعلی بن راشد، وعلی بن محمد الحضینی، ومحمد بن الولید، ومعاویة بن حکیم، والعمری. وروی عنه أحمد بن محمد الکوفی، والحسین بن محمد، وعلی بن محمد، ومحمد ابن یحیی»[2]

---

۱ . رجال نجاشی، ص ۳۴۱

[1]. خوئی ، معجم رجال الحدیث، ج ۷ ، ص ۲۶۶ - ۲۶۷

بیان فرزند مامقانی

ایشان در پاورقی تنقیح المقال می فرماید:

« التامل فی روایات المترجم و من روی عنه و رووا عنه و توثیق محمدبن مسعود و وروده فی سند کامل الزیارات و عمل الفقهاء العظام بروایاته و الفتیا بمدلولها... و قرائن اخری توجب الجزم بوثاقته. نعم! حیث لم یتقید فی روایته عن الثقات لابد من التثبت فی أسانید ما یرویه و هذا لا یختص به» [1]

نتیجه: حمدان قلانسی ثقه است، پس روایت از نظر سند هم مشکلی ندارد.

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین

---

١ . پاورقی تنقیح المقال، ج ٢۴، ص ١۴١

جلسه ١٧ ـ ٣١/ ٦/ ٩٢

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بحث ما راجع به نقل و بررسی ادله ولادت امام زمان 7 است.گفته شد که روایات مربوط به اثبات ولادت امام زمان 7 متواتر است و حتی نیازی به بررسی سندی ندارد، ضمن اینکه برخی از این روایات صحیح السند می باشند. در جلسه قبل روایت بیستم را بیان کردیم و مقداری به بررسی سندی روایت پرداختیم و اکنون بحث سندی را دنبال می کنیم.

روایت بیست و سوم[1]

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي قَدْ مَضَى وَ لَكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ»[2]

حمدان قلانسی گوید: به عمری گفتم: امام حسن عسگری 7 درگذشت؟ به من گفت: او درگذشت، ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش به این حجم است– و با دست اشاره کرد

---

١. همان سابق٢٢، ص.۵٧

١. کلینی، کافی، ج١، ص ٣٢٩

بیان ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی

مرحوم مازندرانی در مورد «عمری» در سند روایت، می فرماید:

«الظاهر أنه أبو عمر و عثمان بن سعید ثقة من أصحاب أبی جعفر الثانی و الهادی و العسكری و الصاحب علیهم السلام، و فی ربیع الشیعة عند ذكر أبواب الناحیة المقدسة كان ابو عمرو عثمان بن سعید العمری قدس اللّه روحه بابا لابیه وجَده علیهما السلام من قبل و ثقة لهما ثم تولی البابیة من قبله و ظهر المعجزات من یده»

ظاهر این است که وی، ابوعمرو عثمان بن سعید از اصحاب امام جواد و امامین عسکریین و امام زمان : میباشد. صاحب کتاب ربیع الشیعه[1] هنگام

۱. آقا بزرگ طهرانی در الذریعه (ج۱۰، ص۷۵ و ۷۶) در مورد کتاب ربیع الشیعه می فرماید:
«ربیع الشیعة المنسوب إلی السید رضی الدین بن طاوس مؤلف « ربیع الألباب » المذكور الذی توفی(۶۶۴) لكنه موافق بعینه ومتحد مع كتاب « إعلام الوری » تألیف امین الاسلام الطبرسی المفسر المتوفی (۵۴۸) كما فصلناه فی (ج ۲ ‹ صفحه ۷۶ › ص ۳۴۰) تحت عنوان « إعلام الوری وذكرنا منشأ هذه النسبة وخلوها عن الصحة» (ربیع الشیعه که منسوب به ابن طاووس است مانند کتاب اعلام الوری طبرسی می باشد و ما این مساله را در جلد دوم بیان کردیم و منشأ چنین نسبتی را بازگو نمودیم. [استاد: با اینکه فاصله بین این دو بزرگوار حدود دو قرن است ولی دو کتاب از تمام جهات یکسان است و به همین جهت بعضی قائلند که این کتاب از ابن طاووس نمی باشد.)
«ورأیت النسخة المصرح فیها باسم «ربیع الشیعة » مع النسبة إلی ابن طاوس فی
←

نقل سفرای امام زمان 7 ، ابوعمرو عثمان بن سعید را، قبل از نائب امام زمان 7 ، سفیر امام عسکری و امام هادی : می داند که مورد وثوق آن دو بزرگوار بوده است. سپس ابوعمرو عثمان بن سعید متولی سفارت امام زمان 7 می گردد که دارای معجزاتی هم بوده است.

«و یحتمل أن یكون ابنه محمد بن عثمان و هما كانا وكیلین فی خدمة صاحب الزمان 7 و من السفراء الاربعة بین الصاحب و شیعته أولهم عثمان بن سعید ثم ابنه محمد بن عثمان ثم أبو القاسم الحسین بن روح بن أبی بحیر النوبختی ثم أبو الحسن علی بن محمد السمری رضی اللّه عنهم»[1]

→
موقوفة (الطهرانی بكربلا) وكانت عند السید عبد المجید الكتبی الحائری ، وقابلناها مع « إعلام الوری» للطبرسی المطبوع (۱۳۱۲) فوجدناها طبق «إعلام الوری » عینا الا فی الخطبة والاسم المذكور فیها وبعض خصوصیات لفظیة وبعض اختصارات» (و من نسخه ای از ربیع الشیعه را در کربلا دیدم و آن را با کتاب اعلام الوری، مقابله نمودم که از تمام جهات – غیر از تفاوت کمی – با هم یکسان بودند.)
«ولذلک قال العلامة المجلسی فی أول مجلدات « البحار » عند ذكر مآخذه وبعد ذكر تصانیف السید ابن طاوس [. . وقد تركت النقل عن « ربیع الشیعة » لموافقته لكتاب «إعلام الوری » فی جمیع الأبواب والترتیب وهذا مما یقضی منه العجب . .] » (علامه مجلسی از ربیع الشیعه نقل نکرده است؛ زیرا که در تمام ابواب مانند کتاب اعلام الوری است و علامه از کتاب اعلام الوری نقل کرده است.) **(أقول) انه لم یبق عجب بعد ما مر من بیان وجه النسبة فی (ج ۲، ص ۳۴۰)**

۱. ملا صالح مازندرانی، شرح کافی، ج۶، ص ۲۰۹

و احتمال هم دارد که منظور از «عمرو» فرزندش محمد بن عثمان باشد و [در هر صورت] هر دو از وکلای امام زمان 7 بوده اند که جزء نواب اربعه می باشند.

معنای عبارت «مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ»

مرحوم مازندرانی در مورد این قسمت از روایت، می فرماید:

«قوله (من رقبته مثل هذه و أشار بيده) الرقبة العنق و قد يراد بها الشخص كله تسمية للشىء باسم جزئه كما صرحوا به، و لعل المراد بها المعنى الثانى و الاشارة باليد لبيان طول قامته 7 و يبعد أن يكون المراد بها تحديد طول عنقه أو حجمه و اللّه أعلم»[1]

رقبه به معنای گردن می باشد و گاهی در معنای شخص – از باب نام بردن چیزی به جزئی از آن – می باشد. و شاید معنای دوم مراد باشد که در این صورت، بلندی قامت حضرت مراد است و بعید است که منظور از «عنق» ضخامت و حجم گردن باشد.

بیان مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در مرآة العقول در مورد این فقره از روایت می فرماید:

« و أشار بيده» أى فَرَّج من كل من يديه إصبعيه الإبهام و السبابة و فرج بين اليدين كما هو الشائع عند العرب و العجم فى الإشارة إلى غلظ الرقبة، أى شاب

۱. ملا صالح مازندرانی، شرح کافی، ج۶، ص ۲۰۹.

قوى رقبته هكذا، و يؤيده أن فى رواية الشيخ[1] **: و أومأ بيده، و فى رواية أخرى**[2] **رواه: قال: قد رأيته عليه السلام و عنقه هكذا، يريد أنه أغلظ الرقاب حسنا و تماما»**

مراد از « و أشار بيده» در روایت، باز کردن دو دست و باز نمودن انگشتان ابهام و سبابه هر دو دست می باشد. و این گونه نشان دادن در عرب و عجم برای بیان حجم گردن مرسوم است. و معنای آن این است که جوانی قوی و قدرتمند است و گردنش هم قوی است. و مؤید برای این معنا، روایتی است که شیخ طوسی در کتاب الغیبه خود بیان می کند و در روایتی دیگر که شیخ

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص۲۵۱ («أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِیِّ عَنْ أَبِی نُعَيْمٍ نَصْرِ بْنِ عِصَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْفِهْرِیِّ الْمَعْرُوفِ بِقَرْقَارَةَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو سَعِيدٍ الْمَرَاغِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَشَارَ بِيَدِهِ أَی إِنَّهُ حَیٌّ غَلِيظُ الرَّقَبَةِ»

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص۳۵۵ («وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ هَارُونَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَجَجْنَا فِی بَعْضِ السِّنِينَ بَعْدَ مُضِیِّ أَبِی مُحَمَّدٍ فَدَخَلْتُ عَلَى أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فَرَأَيْتُ أَبَا عَمْرٍو عِنْدَهُ فَقُلْتُ إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ وَ أَشَرْتُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ وَ هُوَ عِنْدَنَا الثِّقَةُ الْمَرْضِیُّ حَدَّثَنَا فِيكَ بِكَيْتَ وَ كَيْتَ وَ اقْتَصَصْتُ عَلَيْهِ مَا تَقَدَّمَ يَعْنِی مَا ذَكَرْنَاهُ عَنْهُ مِنْ فَضْلِ أَبِی عَمْرٍو وَ مَحَلِّهِ وَ قُلْتُ أَنْتَ الْآنَ مِمَّنْ لَا يُشَكُّ فِی قَوْلِهِ وَ صِدْقِهِ فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِحَقِّ الْإِمَامَيْنِ اللَّذَيْنِ وَثَّقَاكَ هَلْ رَأَيْتَ ابْنَ أَبِی مُحَمَّدٍ الَّذِی هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ ع فَبَكَى ثُمَّ قَالَ عَلَى أَنْ لَا تُخْبِرَ بِذَلِكَ أَحَداً وَ أَنَا حَیٌّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ قَدْ رَأَيْتُهُ وَ عُنُقُهُ هَكَذَا يُرِيدُ أَنَّهَا أَغْلَظُ الرِّقَابِ حُسْناً وَ تَمَاماً قُلْتُ فَالاسْمُ قَالَ نُهِيتُمْ عَنْ هَذَا»

بیان داشته، همین معنا اراده شده است.

و قال أکثر الشارحین لعدم أنسهم بمصطلحات الحدیث و عدم سماعه من أهله المراد بالرقبة القد و القامة، و أشار إلی طول قامته تسمیة للکل باسم الجزء، و قال بعضهم: طول الرقبة یعبر به عن الاستقلال و الاستبداد بالأمر. (و بیشتر شارحین – به جهت مأنوس نبودنشان با اصطلاحات حدیثی و نشنیدن از اهلش – رقبه را به معنای بلندی قد و قامت گرفته اند و گفته اند که از باب تسمیه کل به اسم جزء است و بعضی رقبه را به معنی استقلال – زیر بار کسی نرفتن و بیعت شخصی را عهده دار نشدن – اخذ نموده‌اند.)

«أقول: و یخطر بالبال معنی آخر و هو أنه أشار إلی رقبة نفسه کما ورد فی بعض روایات کمال الدین[1] و أشار بیده إلی رقبته، و فی هذا الخبر أیضا هکذا و أشار بیدیه جمیعا إلی عنقه، و إن احتمل فی هذا أیضا إرجاع الضمیر إلی الإمام، لکنه بعید»[2]

علامه مجلسی می فرماید: و معنای دیگری که به ذهن خطور می کند این است که امام عسکری اشاره به گردن خودش نمود – این معنا، در بعضی از روایات شیخ صدوق در کمال الدین هم اراده شده است – و همچنین احتمالی

---

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۴۳۵ («حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ إِنِّی أَسْأَلُکَ سُؤَالَ إِبْرَاهِیمَ رَبَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ حِینَ قَالَ لَهُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی فَأَخْبِرْنِی عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ هَلْ رَأَیْتَهُ قَالَ نَعَمْ وَ لَهُ رَقَبَةٌ مِثْلُ ذِی وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی عُنُقِهِ»

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص۲

است که ضمیر در «رقبته» به امام 7 برگردد، هرچند این هم بعید است.

* باید توجه داشت که چنین بیانی – **مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ** – از امام معصوم 7 صادر نشده است؛ بلکه فرمایش یکی از سفیران حضرت است؛ البته چنین کلامی به معنای عدم پذیرش سخن نمی باشد.

روایت بیست و چهارم

«الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ خَرَجَ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ 7 حِینَ قُتِلَ الزُّبَیْرِیُّ لَعَنَهُ اللَّهُ هَذَا جَزَاءُ مَنِ اجْتَرَأَ عَلَی اللَّهِ فِی أَوْلِیَائِهِ یَزْعُمُ أَنَّهُ یَقْتُلُنِی[1] وَ لَیْسَ لِی عَقِبٌ فَکَیْفَ رَأَی قُدْرَةَ اللَّهِ فِیهِ وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ م.ح.م.د فِی سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ»[2]

احمد بن محمد بن عبد اللّه (انباری) گوید: چون زبیری ملعون کشته شد، از طرف امام حسن عسگری 7 چنین جملاتی صادر شد: «این است کیفر کسی که بر خدا نسبت به اولیائش گستاخی کند. او گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و بدون نسل می‌مانم. چگونه نیروی حق را در باره خود مشاهده کرد؟! و برای آن حضرت در سال ۲۵٦ پسری متولد شد که نامش را «م ح م د» گذاشت. (این فقره اخیر جزء روایت نمی باشد)

---

۱. جهت اطلاع از آزار و اذیت هایی که به اهل بیت و شیعیان وارد می شد، به کتاب مقاتل الطالبین از ابوالفرج اصفهانی (م. ۳۵٦) مراجعه نمایید. (یکی از همین ملعونین، وقتی خبر مرگ او به امام رسید، امام ۲۴ مرتبه خدا را شکر نمود و الحمد لله فرمود.)

۲. کلینی، کافی، ج۱، ص۳۲۹

منابع روایت:

- کلینی (م. ۳۲۹) در کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ص٥١٤ (با کمی تفاوت)
- شیخ صدوق (م. ۳۸٦) در کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص ۴۳۰
- شیخ مفید در الإرشاد فی **معرفة** حجج الله علی العباد، ج۲، ص۳۴۹، در فقره اخیره می فرماید: « **قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ وُلِدَ لَهُ وَلَد**»
- ابو الصلاح الحلبی (م. ٤٤٧) در تقریب المعارف، ص ٤٢٦ (**وَ رَوَوْا مِنْ عِدَّةِ طُرُقٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَال**: با اینکه ایشان از متقدمین است، می فرمایدً که این روایت را از طرق مختلفی نقل کرده‌اند.)
- شیخ طوسی در الغیبه، ص۲۳۱
- طبرسی (م. ٥٤٨) در اعلام الوری بأعلام الهدی، ص٤١٤
- اربلی در **کشف الغمة فی معرفة الأئمة**، ج۳، ص۲۳۹
- شیخ حر عاملی (١١٠٤) در **إثبات الهداة** بالنصوص و المعجزات، ج۳، ص ٤٤١
- سید هاشم بحرانی (م. ۱۱۰۷) در **حلیة الأبرار** فی أحوال محمّد و آله الأطهار، ج۵، ص۱۹۵
- مجلسی در بحار الأنوار، ج٥١، ص ٤، به نقل از کمال الدین
- معجم احادیث الامام المهدی 7 ، ج٦، ص٢٦

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین

جلسه ۱۸ ـ ۹۲/۷/۱

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بحث ما راجع به نقل و بررسی ادله اثبات ولادت امام زمان 7 است.در جلسه قبل روایت بیست و چهارم در این موضوع را به همراه منابع روایت نقل کردیم.

سند روایت:

مرحوم مجلسی در **مرآة العقول** در مورد این حدیث می فرماید:

«ضعیف علی المشهور»[1]

* ضعف این روایت به خاطر احمد بن محمد بن عبدالله انباری است. وی ۷۱۲ روایت در کتب اربعه دارد و کسی که این مقدار روایت دارد، بعید است که مشکل داشته باشد. ما کثرت روایت اجلاء از ایشان را اماره بر وثاقت او می دانیم؛ ضمنا با تتبعی که در این زمینه داشتیم، احمد بن محمد بن عبدالله انباری مشکلی ندارد. قبلا هم گفتیم**:** تعدد روایاتی که مفاد آن تولد امام زمان 7 است در حد تواتر معنوی و اجمالی [قطع به صدور بعضی از این روایات] می باشد و چنین تواتری یقین آور است؛ بنابراین ضعف چند راوی ضرری به

۱. کلینی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص ۳

اصل موضوع نمی زند.

معنای روایت:

قبلا گفتیم که عبارت «**وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ م.ح.م.د فِی سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْن**» جزء روایت نمی باشد.

بیان ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی

مرحوم مازندرانی در شرح عبارت«**وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ م.ح.م.د فِی سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْن**» می فرماید:

«قوله (م ح م د) قیل فیه دلالة علی أن عدم جواز التسمیة باسمه لیس مبنیا علی التقیة لان (م ح م د) ظاهر فی أن اسمه محمد.»

بعضی گفته اند که عبارت (م ح م د) دلالت دارد بر اینکه نام بردن آن حضرت جایز نیست و [این عدم جواز] به جهت تقیه نمی باشد؛ زیرا عبارت (م ح م د) گویای این است که اسم آن حضرت «محمد» است.

«أقول: حاصله أن القائل لم یکن فی تقیة بدلیل أنه ذکر ما هو فی حکم التصریح باسمه و حیث لم یذکر اسمه صریحا دل علی عدم جواز ذکره بدون التقیة أیضا.»

حاصل کلام این است که راوی روایت در زمان تقیه نبوده است؛ زیرا عبارت (م ح م د) با تصریح به اسم فرقی ندارد (عبارت اخری آن است). [و از آنجا که راوی مشکلی (مثل تقیه) برای ذکر نام حضرت نداشته است] ولی به نام حضرت تصریح نکرده است، معلوم می شود که تصریح به اسم حضرت

جایز نمی باشد.

«و فیه نظر لان التقیة فی ذلک الوقت کانت شدیدة و الفرق بین محمد و بین (م ح م د) ظاهر اذ لا مجال لإنکار إرادة الاسم فی الاول بخلاف الثانی لجواز أن یقال المراد هو حروف التهجی المرکب من هذه الحروف ألا تری أنک اذا قلت محمد فأخذ أحد بلبتک و قال من مسمی هذا الاسم؟ لا سبیل لک الی الانکار بخلاف ما اذا قلت م ح م د. فلیتأمل»[1]

و در این بیان، نظر است، زیرا در آن زمان تقیه شدید بوده است و فرق بین محمد و (م ح م د) ظاهر است، زیرا در اولی [تصریح به اسم شده] قابلیت برای انکار اسم نمی باشد، بر عکس دوم که چنین ظرفیتی دارد. زیرا در دوم (م ح م د) می توان گفت که منظور حروف تهجی است.[مثلا] وقتی شخصی را به اسم صدا می زنی و «محمد» می گویی، در پاسخ به تو گفته می شود که منظورت کیست؟ و تو نمی توانی بگویی که منظوری ندارم و این بخلاف عبارت (م ح م د) می باشد که جای انکار دارد.

بیان مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در **مرآة العقول** در مورد عبارت «**حِینَ قُتِلَ الزُّبَیْرِیُّ لَعَنَهُ اللَّهُ**» می فرماید:

---

۱. ملا صالح مازندرانی، شرح کافی، ج۶، ص ۲۰۹

«و الزبیری: کان لقب بعض الأشقیاء من ولد الزبیر[۱] کان فی زمانه 7 فهدده و قتله الله علی ید الخلیفة أو غیره، و صحف بعضهم و قرأ بفتح الزاء و کسر الباء من الزبیر بمعنی الداهیة کنایة عن المهتدی العباسی، حیث قتله الموالی، و تقطیع الحروف لعدم جواز التسمیة»[۲]

زبیری لقب بعضی از فرزندان ستمگر زبیر می باشد که در دوران امام عسکری 7 بوده‌اند. زبیری امام 7 را تهدید به قتل نمود، ولی خداوند او را به دست خلیفه یا دیگری به هلاکت رساند. و بعضی گفته اند که زَبیری خوانده شود و به معنای حقه باز و مکار می باشد، که کنایه از مهتدی عباسی، خلیفه وقت می باشد [امام 7 نخواسته است که نام او را ببرد] مهتدی عباسی بوسیله بردگان غیر عرب کشته شد. و تقطیع حروف اسم حضرت (م ح م د) به وسیله راوی، نشان از آن دارد که تصریح به اسم امام زمان 7 جایز نیست.

حکم تسمیه و ذکر نام شریف امام زمان 7

حکم تسمیه در روایات

در مورد «حکم تسمیه» و نام بردن اسم شریف حضرت «بقیة الله علیه السلام» با **نام مخصوص آن حضرت (م. ح. م. د) – نه اسم‌ها و القاب دیگر**

۲. خاندان زبیر، مواضع بسیار تندی نسبت به اهل بیت داشته اند. ابن ابی الحدید در جلد ۴، صفحه ۳۴ شرح نهج البلاغه خود، روایاتی را از این خاندان ذکر می کند که در مورد تنقیص علی بن ابی‌طالب می باشد.

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص۴

ایشان – بیش از صد روایت ذکر شده است که می‌توان آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد.

۱- روایاتی که به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی از تسمیه به اسم حضرت 7 نهی می‌کنند (هیچ قیدی مثل: خوف، تقیه، غیبت صغری یا کبری و... در روایت ذکر نشده است).

روایاتی از این قبیل: امام هادی 7 می‌فرماید: « **وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ**»[۱] برای شما روا نیست که او را به اسم یاد کنید. در این حدیث هیچ قیدی وجود ندارد و به طور مطلق نهی شده است.

امام صادق 7 نیز می‌فرماید: «**صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا یُسَمِّیهِ بِاسْمِهِ إِلَّا کَافِرٌ**»[۲] به جز کافر هیچ کس نام آن حضرت را نبرد». در این حدیث نیز هیچ گونه قیدی ذکر نشده است.

۲- روایاتی از ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور نهی کرده است. حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی 7 نقل می‌کند: «... **وَ لَا یَحِلُّ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلا**...»[۳] روا نیست آن حضرت به نام یاد شود، تا زمانی که ظهور کند و زمین را از قسط و داد آکنده سازد.

۳- روایاتی که علت نهی از تسمیه را بیان کرده و نهی از ذکر نام شریف

۱. کلینی، کافی، ج۱، ص۳۳۲

۲. کلینی، کافی، ج۱، ص۳۳۳

۳. صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۳۷۹

آن حضرت را به جهت تقیه، خوف و علل دیگر دانسته است. در روایات ابوخالد کابلی آمده است:

« عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکَابُلِیِّ قَالَ: لَمَّا مَضَی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ 7 دَخَلْتُ عَلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ 7 فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِی إِلَی أَبِیکَ وَ أُنْسِی بِهِ وَ وَحْشَتِی مِنَ النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ یَا أَبَا خَالِدٍ فَتُرِیدُ مَا ذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ لَقَدْ وَصَفَ لِی أَبُوکَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَیْتُهُ فِی بَعْضِ الطَّرِیقِ لَأَخَذْتُ بِیَدِهِ قَالَ فَتُرِیدُ مَا ذَا یَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ أُرِیدُ أَنْ تُسَمِّیَهُ لِی حَتَّی أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ سَأَلْتَنِی وَ اللَّهِ یَا أَبَا خَالِدٍ عَنْ سُؤَالٍ مُجْهِدٍ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ أَمْرٍ مَا کُنْتُ مُحَدِّثاً بِهِ أَحَداً وَ لَوْ کُنْتُ مُحَدِّثاً بِهِ أَحَداً لَحَدَّثْتُکَ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِی عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِی فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَصُوا عَلَی أَنْ یَقْطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً»[1]

هنگامی که علی بن الحسین 7 به شهادت رسید، خدمت امام باقر 7 رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت‌شوم! تو می‌دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و از مراتب انس من با او و وحشتم از مردم به خوبی آگاهی. فرمود: ای اباخالد! راست می‌گویی؛ ولی مقصودت چیست؟ عرض کردم: فدایت‌شوم! پدرت صاحب این امر را به گونه‌ای برایم تعریف کرده بود که اگر در راهی او را می‌دیدم، حتما دستش را می‌گرفتم. فرمود: ای اباخالد! منظورت چیست؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را برایم بگویی تا او را به نامش

۱ . نعمانی، الغیبه، ص۲۸۸، باب ۱۶، ح ۲

بشناسم. فرمود: به خدا سوگند ای ابا خالد! سؤال سختی از من پرسیدی که مرا به تکلف و زحمت می اندازد و همانا از موضوعی سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ کس نگفته‌ام و] اگر آن را به کسی گفته بودم (یعنی اگرگفتنی بود)، به یقین آن را به تو می‌گفتم همانا تو از من پرسشی نمودی که اگر بنی‌فاطمه او را بشناسند، سخت دست به تلاش خواهند زد تا او را قطعه قطعه کنند.

در این حدیث، علت نهی از «تسمیه به اسم حضرت» خوف و تقیه دانسته شده است. از طرفی هر جا علت ذکر می‌شود، آن علت حکم را هم تعمیم می‌دهد و هم تخصیص؛ از این رو در هر کجا «تقیه» باشد، نه تنها اسم حضرت، بلکه اسم دیگران را نیز نمی‌توان گفت.

٤- روایاتی که در آن‌ها به اسم شریف آن حضرت - چه از سوی امام معصوم 7 و چه از راوی - تصریح شده است. شیخ صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می‌کند: **« أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ 7 بَعَثَ إِلَی بَعْضِ مَنْ سَمَّاهُ لِی بِشَاةٍ مَذْبُوحَةٍ وَ قَالَ هَذِهِ مِنْ عَقِیقَةِ ابْنِی مُحَمَّدٍ.»**[1] امام حسن عسکری 7 برای یکی از کسانی که وی را برایم نام برد، گوسفند ذبح شده ای فرستاد و فرمود: این عقیقه پسرم «محمد» است.

حکم تسمیه در کلام بزرگان

۱- بعضی از بزرگان قائل به حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان

۱ . صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۴۳۲

ظهور می باشند؛ بزرگانی مانند:

علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید، طبرسی، میرداماد، محدث جزائری، محدث نوری، میرزای شیرازی، میرزا محمد تقی اصفهانی و... گفتنی است که میرداماد، و میرزای شیرازی و نوری، ادعای اجماع کرده‌اند و جزائری ادعای اکثر نموده است و نظر بنده هم همین است.

۲- حرمت ذکر نام شریف آن حضرت به جهت تقیه و خوف می باشد؛ بزرگانی مانند: مرحوم اربلی، حرعاملی، خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی، مکارم شیرازی و... قائل به این نظریه هستند.

۳- حرمت ذکر نام شریف آن حضرت در دوران غیبت صغری می باشد؛(یعنی، این حرمت، اختصاص به دوران «غیبت صغری» داشته است) علامه مجلسی در بحارالانوار این قول را به بعضی از بزرگان نسبت داده است، ولی نامی از شخصی نبرده‌اند.

بیان مرحوم نوری

مرحوم نوری در مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، بحث مبسوطی را راجع به این موضوع ذکر می کنند. ایشان با ذکر هفده روایت در این باب می فرماید:

«قُلْتُ وَ هَذِهِ الْأَخْبَارُ وَ غَيْرُهَا مِمَّا يُوجَدُ فِي الْأَصْلِ بَعْدَ حَمْلِ ظَاهِرِهَا عَلَى نَصِّهَا صَرِيحَةٌ فِي أَنَّ عَدَمَ جَوَازِ تَسْمِيَةِ مَوْلَانَا الْمَهْدِيِّ 7 بِاسْمِهِ الْمَعْهُودِ مِنْ خَصَائِصِهِ كَغَيْبَتِهِ وَ طُولِ عُمُرِهِ وَ أَنَّ غَايَةَ هَذَا الْمَنْعِ ظُهُورُهُ وَ سُطُوعُ نُورِهِ وَ اسْتِيلَاؤُهُ وَ سَلْطَنَتُهُ لَا يَعْلَمُ سِرَّهُ وَ حِكْمَتَهُ غَيْرُهُ تَعَالَى لَيْسَ لِأَجْلِ الْخَوْفِ وَ التَّقِيَّةِ الَّتِي يُشَارِكُ

مَعَهُ غَيْرُهُ مِنْ آبَائِهِ الْكِرَامِ : بَلْ وَ خَوَاصِّ شِيعَتِهِ وَ يَشْتَرِكُ مَعَ اسْمِهِ هَذَا كَثِيرٌ مِنْ أَلْقَابِهِ الشَّائِعَةِ فَيَرْتَفِعُ بِعَدَمِهِ وَ لَوْ كَانَ قَبْلَ الظُّهُورِ.»

بعضی از این روایات ظهور دارند و بعضی‌ها نص هستند. ما ظاهر را بر نص حمل می‌کنیم، پس نتیجه می‌گیریم که این روایات بر عدم جواز تسمیه و بردن نام مولایمان حضرت مهدی 7 - به آن اسم معهود - صراحت دارند. این عدم جواز، از خصائص آن حضرت است؛ مانند غیبت و طول عمر ایشان که از ویژگی‌های خاص ایشان می‌باشد. غایت این منع، تا ظهور و ساطع شدن نور ایشان و استیلا و سلطنت آن امام همام است. [اگر بپرسید پس راز این حرمت تسمیه چیست؟] گوییم سر و حکمت آن را غیر از خداوند متعال کسی نمی‌داند و این که برخی گفته‌اند به جهت تقیه و خوف است، این مطلب نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا اگر به جهت تقیه و خوف باشد، جایز نیست اسم دیگر امامان را هم ببریم. هم چنین در صورت خوف، نمی‌توانیم اسم شخصیت‌ها و خواص شیعه را هم ببریم و این اختصاص به امام زمان 7 ندارد؛ و هم‌چنین اگر قضیه تقیه باشد، باز اختصاص به این اسم ندارد و اسم‌ها و القاب مشهور ایشان را نیز شامل می‌شود» [مرحوم نوری سه تایید برای اخبار یاد شده ذکر می‌کنند]

وَ يُؤَيِّدُ الْأَخْبَارَ الْمَذْكُورَةَ صُنُوفٌ أُخْرَى مِنْهَا الْأُولَى الْأَخْبَارُ الْمُسْتَفِيضَةُ فِي أَبْوَابِ الْمِعْرَاجِ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ص وَ ذَكَرَ لَهُ أَسَامِيَ أَوْصِيَائِهِ فَإِنَّ فِيهَا ذِكْرَ جَمِيعِهِمْ بِاسْمِهِ سِوَى الثَّانِي عَشَرَ 7 فَذَكَرَهُ بِلَقَبِهِ فَلَاحِظْ.

۱- عدم ذکر نام شریف آن حضرت در حدیث معراج. در اخبار مستفیضی که درباره «معراج» داریم، اسم ائمه اطهار : و اوصیای پیامبر اکرم 6 برده می‌شود؛ اما امام دوازدهم با «لقب» نام برده می‌شود.

الثَّانِیَةُ الْأَخْبَارُ الْکَثِیرَةُ الَّتِی وَرَدَتْ مِنَ النَّبِیِّ ص فِی عَدَدِهِمْ فَإِنَّهُ ص ذَکَرَ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِاسْمِهِ سِوَی الْمَهْدِیِّ 7 فَذَکَرَهُ بِلَقَبِهِ أَوْ قَالَ اسْمُهُ اسْمِی أَوْ سَمِیِّی وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ مَعَ أَنَّ الْبَاقِرَ وَ الْجَوَادَ : مِثْلُهُ فِی ذَلِکَ.

۲- عدم ذکر نام شریف آن حضرت در احادیث نبوی. پیامبر اکرم 6 اسامی امامان را ذکر می‌کند؛ به غیر از اسم حضرت مهدی 7 و به جای آن، یا لقب او را متذکر می‌شود یا می‌فرماید: اسم ایشان، اسم من است یا ایشان هم نام من است. امام باقر و امام جواد : نیز روایاتی شبیه این دارند.

الثَّالِثَةُ کَثْرَةُ أَلْقَابِهِ وَ أَسَامِیهِ وَ کُنَاهُ الشَّائِعَةِ وَ قَدْ أَنْهَیْنَاهَا فِی کِتَابِنَا الْمَوْسُومِ بِالنَّجْمِ الثَّاقِبِ إِلَی مِئَةٍ وَ اثْنَتَیْنِ وَ ثَمَانِینَ وَ فِیهَا إِشَارَةٌ إِلَی ذَلِکَ وَ قَدْ بَشَّرَ بِهِ جَمِیعُ مَنْ سَلَفَ وَ کُلُّ ذَلِکَ بِأَلْقَابِهِ کَمَا هُوَ ظَاهِرٌ لِلْمُرَاجِعِ. وَ فِی زِیَارَتِهِ السَّلَامُ عَلَی مَهْدِیِّ الْأُمَمِ.

۳- کثرت القاب آن حضرت. امامان معصوم و عالمان در مقام نام بردن از ایشان، القاب آن حضرت را ذکر کرده‌اند و اسم ایشان را نبرده‌اند. در کتاب النجم الثاقب ۱۸۲ لقب برای حضرت مهدی ذکر شده است. در زیارت ایشان نیز اسم شریف حضرت نیامده و هم‌چنین در زیارت آن حضرت: «**السلام علی مهدی الامم**»

وَ حَمْلُ أَخْبَارِ الْبَابِ عَلَی التَّقِیَّةِ فَاسِدٌ مِنْ وُجُوهٍ

پس حمل اخبار نهی از تسمیه بر تقیه به چند دلیل، فاسد و مردود است:

الْأَوَّلُ مَا عَرَفْتَ مِنْ أَنَّ غَایَةَ الْمَنْعِ ظُهُورُهُ 7 سَوَاءٌ کَانَ هُنَاکَ خَوْفٌ أَمْ لَا.

۱- خود روایات، غایت نهی از تسمیه را تا ظهور می‌داند؛ چه خوف و تقیه باشد یا نباشد. پس معنا ندارد آن‌ها را حمل بر تقیه کنیم.

الثَّانِی أَنَّهُ لَوْ کَانَ لِلتَّقِیَّةِ لَعَمَّ سَائِرَ أَلْقَابِهِ الشَّائِعَةِ خُصُوصاً الْمَهْدِیَّ الَّذِی بُشِّرَ بِلَفْظِهِ فِی جُلِّ الْأَخْبَارِ النَّبَوِیَّةِ الْعَامِّیَّةِ.

۲- اگر روایات برای تقیه باشد، اختصاص به این اسم ندارد. و القاب شایع و مشهور دیگر ایشان را نیز شامل می‌شود؛ بخصوص لقب «مهدی» که نزد اهل سنت معروف‌تر از سایر القاب او است. در حدیث نبوی از این اسم زیاد استفاده شده و در بیشتر بشارت‌ها در اخبار «اهل تسنن» کلمه «مهدی» ذکر شده است.

الثَّالِثُ أَنَّ الْفَرِیقَیْنِ اتَّفَقُوا عَلَی أَنَّهُ «ص» بَشَّرَ بِوُجُودِهِ 7 وَ أَنَّهُ یَظْهَرُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ وَ یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا وَ إِنَّمَا الْخِلَافُ فِی سِلْسِلَةِ نَسَبِهِ وَ وِلَادَتِهِ وَ عَدَمِهَا وَ فِی جُلِّ هَذِهِ الْأَخْبَارِ ذَکَرَهُ بِلَقَبِهِ الْمَهْدِیِّ وَ أَنَّ اسْمَهُ اسْمِی فَکُلُّهُمْ عَارِفُونَ بِاسْمِهِ فَلَمْ یَبْقَ أَحَدٌ یُسْتَرُ عَنْهُ.

۳- حضرت «مهدی 7 » مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است و اختلاف تنها در نسب و ولادت آن حضرت است. پس چیزی برای مخفی کردن وجود ندارد، تا زمینه‌ای برای تقیه بشود. همه می‌دانند که ایشان در آخر

الزمان ظهور نموده و زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد؛ پس جای تقیه باقی نمانده است.

الرَّابِعُ أَنَّ فِی جُمْلَةٍ مِنْ أَخْبَارِ الْمَنْعِ وَ مَا لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ اسْمُهُ صُرِّحَ بِأَنَّهُ سَمِيُّ النَّبِيِّ 6 فَالسَّامِعُ الرَّاوِي عَرَفَ اسْمَهُ فَإِنْ كَانَتِ التَّقِيَّةُ مِنْهُ فَقَدْ عَرَفَهُ وَ إِنْ كَانَ مِنْ غَيْرِهِ فَلَا وَجْهَ لِعَدَمِ ذِكْرِهِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ بَلِ اللَّازِمُ تَنْبِيهُ الرَّاوِي بِأَنْ لَا يُسَمِّيَهُ 7 فِي مَجْلِسٍ آخَرَ...»[1]

۴- پیامبر اکرم 6 می‌فرماید: «او هم‌نام من است» و یا «اسم او، اسم من است»، در چنین صورتی راوی از کلام پیامبر 6 حضرت را می‌شناخت. پس پیامبر 6 از چه کسی تقیه کرده است؟ اگر تقیه از غیر سامع است؟ پس چرا اسم ایشان در این مجلس برده نشده است و از سامع تقیه شده است؟ چرا پیامبر 6 اسم شریف را ذکر نکرده است. می‌توانست اسم را بگوید، در عین حال به سامع و راوی تفهیم کند که در مجلس دیگر اسم آقا را نبرد.

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمين

---

۱. نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج۱۲، ص۲۸۶ به بعد (برای اطلاع بیشتر از این بحث، به کتاب تا ظهور (جلد اول) نجم الدین طبسی مراجعه نمایید.

جلسه ۱۹ ـ ۹۲/۷/۶

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

موضوع بحث ما، راجع به ادله و روایاتی بود که دلالت بر ولادت امام زمان 7 داشت. در جلسه گذشته، روایت احمد بن محمد بن عبدالله مروان انباری (روایت بیست و چهارم) را بیان کردیم و تتمه ای از روایت باقی ماند که به آن می پردازیم. روایت اینگونه بود:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ 7 حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ هَذَا جَزَاءُ مَنِ اجْتَرَأَ عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ فِيهِ وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ م.ح.م.د فِي سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ»[1]

توضیح روایت

قبلا گفتیم که عبارت «**وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ م.ح.م.د فِي سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ**» (و برای آن حضرت در سال ۲۵۶ پسری متولد شد که نامش را «م ح م د» گذاشت)، از روایت نمی باشد و از راوی می باشد. با این که، روایت در کافی شریف است، ولی سخنی بر خلاف مشهور است.[سال ولادت را ۲۵۶

---

۱. کلینی، کافی، ج۱، ص۳۲۹؛ مکرر، ص۶۷، ح۲۴.

ذکر کرده است] مشهور سال ولادت امام زمان 7 را سال ۲۵۵ می داند.

بیان ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی

مرحوم مازندرانی در شرح کافی می فرماید:

«**قوله (فی سنة ست و خمسین و مائتین) قال بعض ائمة الرجال** (بعضی از بزرگان رجال) **ولد المهدی محمد بن الحسن : یوم الجمعة لثمان خلون من شعبان سنة ست و خمسین و مائتین (۲۵۶)**»[1]

بیان مرحوم مجلسی در مرآة العقول

«**و تاریخ الولادة الشریفة فی هذا الخبر مناف لما سیأتی فی أبواب التاریخ فی کلام المصنف حیث قال:** ولد 7 **للنصف من شعبان سنة خمس و خمسین و مائتین، و لعله لم یعبره بهذه لأنه من کلام الراوی، و یمکن الجمع بینهما بما شاع بین أهل الحساب من أنهم یسقطون الکسور لا سیما إذا کانت أقل من النصف، و قد یعدونها تامة لا سیما إذا کانت أکثر من النصف**»

تاریخ ولادت امام زمان 7 در روایت مرحوم کلینی، با آنچه که مصنف (مرحوم کلینی) در تاریخ موالید ذکر می کند، تفاوت دارد. ایشان (مرحوم کلینی) فرموده اند: امام زمان در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شده‌اند. و چون عبارت (سال ۲۵٦) از راوی بوده است، چه بسا مرحوم کلینی، متعرض آن نشده است. و ممکن است که جمع این دو سال به آنچه که در بین اهل حساب

۱. ملا صالح مازندرانی، شرح کافی، ج۶، ص ۲۰۹

شائع است، صورت گیرد. – بین شعبان ۲۵۵ و سال ۲۵٦ پنج ماه فاصله است که این چند ماه را به حساب نمی آورند- خصوصا در صورتی که باقیمانده‌ها کمتر از نصف باشد و گاهی هم عدد را به تمام حساب می کنند، خصوصا وقتی که از نصف گذشته باشد.

«**ففی هذا الخبر عد الکسر تاما لکونه أکثر من النصف، و المصنف أسقط الکسر و هذا أحسن مما قیل إنه یمکن الجمع بینهما بکون الأولی منهما مبنیا علی جعل مبدأ التاریخ الهجری غرة ربیع الأول، لأن مهاجرة النبی صلی الله علیه و آله إلی المدینة کانت فیه و استمر إلی زمان خلافة عمر، و کون الثانی منهما مبنیا علی جعل مبدأ التاریخ غرة المحرم الذی بعد ربیع الأول بعشرة أشهر، قال ابن الجوزی فی التلقیح: و کان التاریخ من شهر ربیع الأول إلا أنهم ردوه إلی المحرم لأنه أول السنة" انتهی" لأن ما ذکره لا یدل علی اختلاف فی التاریخ مستمرا کما لا یخفی**»[1]

و در این خبر، راوی کسر را تمام فرض گرفته است چون بیشتر از نصف بوده است و مصنف (مرحوم کلینی) کسر را نادیده گرفته است. و این جمع بین دو روایت بهتر از جمعی است که دیگران قائل شده‌اند.

بعضی گفته اند که جمع بین دو روایت این است که سال ۲۵۵ بر مبنای ربیع الاول است و مهاجرت پیامبر 6 به سوی مدینه در این ماه صورت

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص۳

گرفت و تا زمان خلافت عمر ادامه داشت. و سال ۲۵۶ بر مبنای ماه محرم است که ده ماه بعد از ربیع الاول است. ابن جوزی در تلقیح گفته است که تاریخ از ماه ربیع الاول محسوب می شده و فقط به خاطر اینکه محرم اول سال قمری است، آن را به محرم برگردانده‌اند.

چند نکته:

۱- بعضی از دگر اندیشان اصرار دارند که فضایل و مناقب را برای بعضی – بدون جهت – بیان نمایند. از این موارد یکی این است که تاریخ هجری به دستور خلیفه دوم صورت گرفت. شما به کتاب الصحیحِ سید جعفر مرتضی مراجعه نمایید. ایشان بحث تحقیقی کاملی دارند و اینکه آیا معنا دارد که نامه های پیامبر 6 در طول این مدت، بدون تاریخ بوده باشد؟ و ضمن اینکه نامه هایی که در تاریخ دیده شده است، دارای تاریخ است.

۲- اینکه پیامبر اکرم 6 در ربیع الاول وارد مدینه شده اند، بحثی نیست؛ ولی بعضی از اهل سنت می گویند: پیامبر 6 روزی که به مدینه وارد شدند، متوجه شدند که یهود روز عاشورا را روزه می گیرد و پس از سوال از یهودیان، جواب شنیدند که روز عاشورا روز نجات قوم موسی است لذا پیامبر 6 به مسلمانان دستور دادند که روز عاشورا را روزه بگیرند.

ورود پیامبر 6 به مدینه در ربیع بوده است و در محرم نبوده است [خلاف روایاتی که از اهل سنت وارد شده است که ورود آن حضرت در محرم و روز عاشورا بوده است] و روزه هم که سال بعد از ورود پیامبر 6 به

مدینه واجب شده است؛ پس چگونه چنین مطلبی از اهل سنت صحیح است؟[1]

روایت بیست و پنجم

« وَ حَدَّثَ أَبُو الْأَدْيَانِ قَالَ: كُنْتُ أَخْدِمُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ 7 وَ أَحْمِلُ كُتُبَهُ إِلَى الْأَمْصَارِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي عِلَّتِهِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا فَكَتَبَ مَعِي كُتُباً وَ قَالَ امْضِ بِهَا إِلَى الْمَدَائِنِ فَإِنَّكَ سَتَغِيبُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً وَ تَدْخُلُ إِلَى سُرَّ مَنْ رَأَى يَوْمَ الْخَامِسَ عَشَرَ وَ تَسْمَعُ الْوَاعِيَةَ فِي دَارِي وَ تَجِدُنِي عَلَى الْمُغْتَسَلِ»

ابوالأدْیان خدمتکار امام یازدهم 7 می‌گوید: «امام حسن عسکری 7 در آخرین روزهای عمر شریف خود، نامه هایی را به من داد و فرمود: این‌ها را به مدائن شهرها برسان؛ پس از پانزده روز به سامراء بازخواهی گشت و از خانه من ناله و افغان خواهی شنید و [بدن] مرا در محل غسل خواهی دید.»

«قَالَ أَبُو الْأَدْيَانِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَمَنْ قَالَ مَنْ طَالَبَكَ بِجَوَابَاتِ كُتُبِي فَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي فَقُلْتُ زِدْنِي فَقَالَ مَنْ يُصَلِّي عَلَيَّ فَهُوَ الْقَائِمُ بَعْدِي فَقُلْتُ زِدْنِي فَقَالَ مَنْ أَخْبَرَ بِمَا فِي الْهِمْيَانِ فَهُوَ الْقَائِمُ بَعْدِي ثُمَّ مَنَعَتْنِي هَيْبَتُهُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَمَّا فِي الْهِمْيَانِ وَ خَرَجْتُ بِالْكُتُبِ إِلَى الْمَدَائِنِ وَ أَخَذْتُ جَوَابَاتِهَا وَ دَخَلْتُ سُرَّ مَنْ رَأَى يَوْمَ الْخَامِسَ عَشَرَ كَمَا ذَكَرَ لِي 7 فَإِذَا أَنَا بِالْوَاعِيَةِ فِي دَارِهِ وَ إِذَا بِهِ عَلَى الْمُغْتَسَلِ»

---

۱ . برای اطلاع بیشتر به کتاب «صوم عاشورا بین السنة النبویة و البدعة الامویة» تألیف نجم الدین طبسی مراجعه نمایید.

گفتم: ای سرور من! چون چنین روی دهد، امام و جانشین شما که خواهد بود؟ فرمود: «هر کس پاسخ نامه‌های مرا از تو بخواهد، امام پس از من خواهد بود.» گفتم: نشانه دیگری بفرمایید! فرمود: «کسی که بر من نماز بخواند، امام پس از من خواهد بود.» گفتم: نشانه دیگری بفرمائید! فرمود: «کسی که از آن چه در انبان است خبر دهد، امام پس از من خواهد بود.» [ولی] هیبت و شکوه امام مانع از آن شد که بپرسم در آن انبان چیست! نامه‌ها را به شهرها بردم و جواب آن‌ها را گرفتم و همان گونه که فرموده بود روز پانزدهم وارد سامرا شدم و در آن حال فریاد ناله و افغان را از سرای آن حضرت شنیدم و [بدن] امام عسکری 7 را در محل غسل یافتم.

وَ إِذَا أَنَا بِجَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ أَخِيهِ بِبَابِ الدَّارِ وَ الشِّيعَةُ مِنْ حَوْلِهِ يُعَزُّونَهُ وَ يُهَنُّونَهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِنْ يَكُنْ هَذَا الْإِمَامُ فَقَدْ بَطَلَتِ الْإِمَامَةُ لِأَنِّي كُنْتُ أَعْرِفُهُ يَشْرَبُ النَّبِيذَ وَ يُقَامِرُ فِي الْجَوْسَقِ (کوشک متوکل) وَ يَلْعَبُ بِالطُّنْبُورِ فَتَقَدَّمْتُ فَعَزَّيْتُ وَ هَنَّيْتُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي عَنْ شَيْ‌ءٍ

در آن حال جعفر، برادر آن حضرت را دیدم که بر در خانه امام ایستاده است و جمعی از شیعیان به وی [در رحلت برادر] تسلیت و [بر امامتش]تبریک می‌گفتند!! با خود گفتم: اگر این [جعفر] امام است که امامت تباه شده است؛ زیرا او را می‌شناختم که اهل شراب و قماربازی و تارزنی است! [ولی چون در پی نشانه‌ها بودم] پیش رفتم و [مانند دیگران] تبریک و تسلیت گفتم ولی او درباره هیچ چیز [از جمله جواب نامه ها] از من سؤالی نکرد.

ثُمَّ خَرَجَ عَقِيدٌ فَقَالَ يَا سَيِّدِي قَدْ كُفِّنَ أَخُوكَ فَقُمْ وَ صَلِّ عَلَيْهِ فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ

عَلِيٍّ وَ الشِّيعَةُ مِنْ حَوْلِهِ يَقْدُمُهُمُ السَّمَّانُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَتِيلُ الْمُعْتَصِمِ الْمَعْرُوفُ بِسَلَمَةَ فَلَمَّا صِرْنَا فِي الدَّارِ إِذَا نَحْنُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى نَعْشِهِ مُكَفَّناً فَتَقَدَّمَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ لِيُصَلِّيَ عَلَى أَخِيهِ فَلَمَّا هَمَّ بِالتَّكْبِيرِ خَرَجَ صَبِيٌّ بِوَجْهِهِ سُمْرَةٌ بِشَعْرِهِ قَطَطٌ بِأَسْنَانِهِ تَفْلِيجٌ فَجَبَذَ بِرِدَاءِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ قَالَ تَأَخَّرْ يَا عَمِّ فَأَنَا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِي فَتَأَخَّرَ جَعْفَرٌ وَ قَدِ ارْبَدَّ وَجْهُهُ وَ اصْفَرَّ فَتَقَدَّمَ الصَّبِيُّ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دُفِنَ إِلَى جَانِبِ قَبْرِ أَبِيهِ 7 »[1]

در آن حال عقید [یکی از خدمتکاران از خانه] بیرون آمد و [خطاب به جعفر] گفت: ای سرور من، برادرت [امام عسکری 7] کفن شده است، برخیز و بر او نماز گزار! من به همراه جعفر و جمعی از شیعیان که سمّان و حسن بن علیّ- که معتصم او را کشت و به سلمه معروف بود- در اطراف وی بودند، داخل خانه شدم و امام یازدهم 7 را کفن شده بر تابوت دیدم. جعفر پیش رفت تا بر برادرش نماز گزارد؛ ولی چون خواست تکبیر بگوید، کودکی گندم گون با گیسوانی مجعّد و دندان‌های پیوسته بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و گفت: «ای عمو! عقب برو که من به نماز گزاردن بر پدرم سزاوارترم!» پس جعفر با چهره‌ای رنگ پریده و زرد، عقب رفت! آن کودک پیش آمد و بر بدن امام 7 نماز گزارد.

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين

---

۱. صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۴۷۵

جلسه ۲۰ ـ ۷/ ۹۲/۷

بسم الله الرحمن الرحيم ـ الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

موضوع بحث ما، راجع به ادله و روایاتی بود که دلالت بر ولادت امام زمان 7 داشت. در جلسه قبل قسمتی از روایت بیست و پنجم را از کمال الدین بیان کردیم و اکنون باقی روایت را نقل می کنیم.

ادامه روایت بیست و پنجم

«...ثُمَّ قَالَ يَا بَصْرِیُّ هَاتِ جَوَابَاتِ الْكُتُبِ الَّتِی مَعَكَ فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی هَذِهِ بَيِّنَتَانِ بَقِیَ الْهِمْيَانُ ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ عَلِیٍّ وَ هُوَ يَزْفِرُ فَقَالَ لَهُ حَاجِزٌ الْوَشَّاءُ يَا سَيِّدِی مَنِ الصَّبِیُّ لِنُقِيمَ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ وَ لَا أَعْرِفُهُ»

پس از آن [به من] فرمود: «جواب نامه هایی را که به همراه داری به من بده!» نامه‌ها را به او دادم و با خود گفتم این دو نشانه [از نشانه‌های امامتِ ایشان است]. و جریان انبان باقی مانده است. نزد جعفر رفتم و او را دیدم که نفس بلند می‌کشید! یکی از شیعیان – به نام حاجز وشّاء- از او پرسید این کودک کیست، تا علیه او شکایت کنیم و شهادت دهیم؟ جعفر گفت: به خدا

سوگند هرگز او را ندیده و نمی‌شناسم»[1]

«فَنَحْنُ جُلُوسٌ إِذْ قَدِمَ نَفَرٌ مِنْ قُمَّ فَسَأَلُوا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ 7 فَعَرَفُوا مَوْتَهُ فَقَالُوا فَمَنْ نُعَزِّی فَأَشَارَ النَّاسُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ عَلِیٍّ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ عَزَّوْهُ وَ هَنَّوْهُ وَ قَالُوا إِنَّ مَعَنَا كُتُباً وَ مَالًا فَتَقُولُ مِمَّنِ الْكُتُبُ وَ كَمِ الْمَالُ»

[ابوالادیان ادامه می‌دهد] : ما نشسته بودیم که گروهی از اهل قم آمدند و از امام حسن عسکری 7 سراغ گرفتند و چون از شهادت آن حضرت باخبر

---

[1]. امام عسکری فرزندش امام زمان را به همه افراد نشان نمی داد و افرادی که در نزد حضرت دارای جایگاه و عظمت بودند، موفق به این دیدار می شدند. امام عسکری به احمد بن اسحاق می فرماید: «فَقَالَ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِی هَذَا» و یا نامه ای که امام عسکری به احمد بن اسحاق می نویسد و می فرماید: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُمِّیُّ قَالَ لَمَّا وُلِدَ الْخَلَفُ الصَّالِحُ وَرَدَ عَنْ مَوْلَانَا أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ إِلَى جَدِّی أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِخَطِّ يَدِهِ ع الَّذِی كَانَ تَرِدُ بِهِ التَّوْقِيعَاتُ عَلَيْهِ وَ فِيهِ وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُوراً وَ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُوماً فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْوَلِیَّ لِوَلَايَتِهِ أَحْبَبْنَا إِعْلَامَكَ لِيَسُرَّكَ اللَّهُ بِهِ مِثْلَ مَا سَرَّنَا بِهِ وَ السَّلَام (احمد بن حسن بن اسحق قمی گوید: چون خلف صالح متولد شد، از مولایم امام حسن عسکری به جدم احمد بن اسحق نامه‌ای رسید و به خط خود در آن نوشته بود- همان خطی که توقیعات با آن صادر می شد- که برای ما فرزندی متولد شده. نزد تو مستور بماند و از همه مردم پنهان باشد؛ زیرا ما از آن مطلع نکنیم مگر خویشان محرم یا دوستان صمیمی. شما را بدان اعلام کردیم تا خدا تو را بدان شاد کند، چنانچه ما را بدان شاد کرد و السلام)، پس جعفر جزء اولیاء نبود و اگر نه موفق به دیدار امام زمان می شد.

شدند، گفتند: به چه کسی تسلیت بگوئیم؟ مردم به جعفر اشاره کردند. آنها بر او سلام کردند و تبریک و تسلیت گفتند. سپس خطاب به جعفر گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی است. آیا می‌فرمائی که نامه‌ها از کیست؟ و اموال چقدر است؟

«**فَقَامَ يَنْفُضُ أَثْوَابَهُ وَ يَقُولُ تُرِيدُونَ مِنَّا أَنْ نَعْلَمَ الْغَيْبَ قَالَ فَخَرَجَ الْخَادِمُ فَقَالَ مَعَكُمْ كُتُبُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ هِمْيَانٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ عَشَرَةُ دَنَانِيرَ مِنْهَا مُطَلِّيَةٌ فَدَفَعُوا إِلَيْهِ الْكُتُبَ وَ الْمَالَ وَ قَالُوا الَّذِي وَجَّهَ بِکَ لِأَخْذِ ذَلِکَ هُوَ الْإِمَامُ**

جعفر برآشفت و از جا برخاست و گفت: آیا از ما علم غیب می‌خواهید؟ در این حال خدمتکار [از اندرون] بیرون آمد و گفت: نامه‌های فلانی و فلانی همراه شماست [و نام و نشانی صاحبان نامه‌ها را گفت] و نیز کیسه‌ای با شماست که در آن هزار دینار است که نقش ده دینار زیر اندود است! آنها نامه ها و اموال را به او دادند و گفتند: آن که تو را برای گرفتن این‌ها فرستاده، امام است.

فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى الْمُعْتَمِدِ وَ كَشَفَ لَهُ ذَلِکَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِخَدَمِهِ فَقَبَضُوا عَلَى صَقِيلَ الْجَارِيَةِ فَطَالَبُوهَا بِالصَّبِيِّ فَأَنْكَرَتْهُ وَ ادَّعَتْ حَبْلًا بِهَا لِتُغَطِّيَ حَالَ الصَّبِيِّ فَسُلِّمَتْ إِلَى ابْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ الْقَاضِي[1] **وَ بَغَتَهُمْ مَوْتُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى**

---

۱. ابن شوارب قاضی، اگر محمد بن عبدالملک اموی بصری باشد، متولد ۱۵۰ و متوفی ۲۴۴ است. ذهبی از او بسیار تعریف می کند. وقتی بحث مخلوق بودن قرآن در زمان متوکل رونق گرفت، متوکل همه علما و فقها را به سامرا دعوت کرد که یکی از آن ها ابن ←

بْنِ خَاقَانَ[1] **فَجْأَةً وَ خُرُوجُ صَاحِبِ الزِّنْجِ بِالْبَصْرَةِ فَشُغِلُوا بِذَلِکَ عَنِ الْجَارِيَةِ فَخَرَجَتْ عَنْ أَيْدِيهِمْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**»[2]

جعفر بن علی نزد معتمد خلیفه رفت و موضوع را به او گزارش داد. معتمد خدام خود را فرستاد و صیقل جاریه [مادر امام زمان 7] را گرفتند و از او مطالبه کودک را نمودند. ولی او منکر شد و مدعی شد آبستن است، تا بدین وسیله حال کودک را از نظر آنها مخفی سازد. صیقل جاریه را به ابن شوارب قاضی سپردند و به ناگهان عبید اللّه بن یحیی بن خاقان به مرگ ناگهانی درگذشت و صاحب الزنج در بصره شورش کرد و بدین سبب از آن کنیزک منصرف شدند و از دست آنها گریخت **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**

→ شوارب بود. منظور روایت ابن شوارب قاضی نمی باشد، بلکه این شخص پسری به نام حسن بن ابی الشوارب دارد که مراد روایت، وی می باشد. او وقتی قضاوت را به عهده گرفت (طبق بیان ذهبی)، پدر از کار فرزند خود در اندیشه شد و گفت که می ترسم به وسیله شغلت وارد دوزخ گردی. فرزندانی از ابن شوارب قضاوت می کردند که یکی از آن ها همین فرزندش است که متوفی ۲۶۱ است. پس منظور روایت حسن بن ابی الشوارب است. (سیر اعلام النبلا، ج۱۱، ص۱۰۴)

۱. عبید الله بن یحیی بن خاقان در ابتدا وزیر متوکل و سپس وزیر معتمد بود. مشکلاتی برایش پیش آمد. او را به مدت ۵ سال تبعید کردند و بالاخره در سال ۲۶۳ در گذشت. (برای اطلاع بیشتر به بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۹ مراجعه نمایید.)

۲. صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۴۷۵

شخصیت جعفر بن علی الهادی

نام جعفر در کتب رجالی کمتر آمده است.جعفر در روایات مذموم است. روایات ائمه اطهار : ، مثل روایت امام سجاد و امام هادی و امام حسن عسکری : و توقیعات امام زمان 7 ،، حاکی از ذم او می باشد. ما فقط یک توقیع داریم که امام 7 می فرماید: «**أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَ وُلْدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ**»[1] (روش عمویم جعفر و فرزندانش روش برادران یوسف 7 است)

استفاده ای که از این عبارت می شود این است: همان طور که کسی نسبت به برادران یوسف بدگوئی نمی کند[زیرا درخواست بخشش و استغفار از پدر خویش کردند و حضرت یعقوب به آنان وعده داد که در حقشان دعا نماید] نسبت به جعفر هم کسی بدگوئی ننماید. البته ما در مقابل چنین توقیعی، روایات متعددی داریم که او را مذمت کرده است. قاموس الرجال مرحوم تستری در دو جا (ج۲، ص ٦٤٦ و ج١٢، ص١١٤) از جعفر سخن به میان می آورد و در جلد دوم می فرماید: «**جعفر بن علی الهادی 7 ، المعروف بالکذاب**» و سپس چند روایت در مورد او نقل می کند. مرحوم تستری روایتی را از کافی نقل می کند [البته چنین روایتی در کافی نیامده است و در کمال الدین شیخ صدوق ذکر شده است] که روایت این است:

«**حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفُرَاتِ قَالَ أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ**

۱. صدوق، کمال الدین، ج۲، ص۴۸۴

مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ سِيَابَةَ قَالَتْ كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ 7 فِي الْوَقْتِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ جَعْفَرٌ فَرَأَيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سُرُّوا بِهِ فَصِرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ 7 فَلَمْ أَرَهُ مَسْرُوراً بِذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَا لِي أَرَاكَ غَيْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ فَقَالَ 7 يَهُونُ عَلَيْكَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقاً كَثِيرا»[1]

فاطمه دختر محمد بن هیثم معروف بابن سیابه گوید: در موقع تولد جعفر در خانه امام دهم 7 بودم، دیدم همه اهل خانه شاد شدند. حضور امام رفتم، متوجه شدم که امام به ولادت جعفر شاد نشده است. عرض کردم ای آقایم! چرا شما را به ولادت این پسر شاد نمی‌بینم؟ فرمود: کار او را سهل بگیر، زیرا که او خلق بسیاری را گمراه کند.

روایت دیگری که مرحوم تستری در جلد دوم قاموس خود ذکر می کند، روایتی است که از امام سجاد 7 وارد شده است. این روایت علت لقب صادق را به امام ششم 7 بیان می کند. روایت مفصل است و ما فقط شاهد در روایت را ذکر می کنیم.

«...**فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِهِ الَّذِي اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كَذِباً عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرٌ**

۱. صدوق، کمال الدین، ج۱، ص۳۲۱

الْكَذَّابُ الْمُفْتَرِی عَلَی اللَّهِ الْمُدَّعِی لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ الْمُخَالِفُ عَلَی أَبِيهِ وَ الْحَاسِدُ لِأَخِيهِ ذَلِکَ الَّذِی يَکْشِفُ سِرَّ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِیِّ اللَّهِ ثُمَّ بَکَی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بُکَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ کَأَنِّی بِجَعْفَرٍ الْکَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَی تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِیِّ اللَّهِ وَ الْمُغَيَّبِ فِی حِفْظِ اللَّهِ وَ التَّوْکِيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ وَ حِرْصاً عَلَی قَتْلِهِ إِنْ ظَفِرَ بِهِ طَمَعاً فِی مِيرَاثِ أَبِيهِ حَتَّی يَأْخُذَ بِغَيْرِ حَقِّهِ...»

امام سجاد 7 فرمود: پدرم از پدرش مرا حدیث کرد که رسول خدا 6 فرموده: «وقتی فرزندم جعفر بن محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن أبی طالب متولّد شد، نام او را صادق گذارید که پنجمین از فرزندان او همان که نامش جعفر است گستاخانه بر خدا و از سر کذب و دروغ، ادّعای امامت می‌کند. پس نام او نزد خداوند جعفر کذّاب است. همو که بر خدا افترا بسته و ادّعای چیزی که برای او نیست را می‌کند، مخالف پدر شده و بر برادرش حسد می‌ورزد. این همان است که پرده الهی را هنگام غیبت ولیّ خدا پاره می‌کند.

سپس حضرت سجّاد 7 به شدّت گریست. بعد فرمود: گویا جعفر کذّاب را می‌بینم که طاغی زمانش را وادار می‌کند تا در امر ولیّ اللّه و پنهان در حفظ خدا و موکّل بر حرم پدرش را تفتیش کند. به خاطر جهلی که بر ولادت او دارد و حرصی که بر قتل او دارد، اگر به او دسترسی یابد و طمعی که به میراث او دارد، تا آن را به ناحقّ غصب نماید.

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین

جلسه ۲۱ ـ ۹۲/۷/۸

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

مقدمه

بررسی دلائل اثبات ولادت امام زمان 7 موضوع بحث ما می‌باشد. در جلسه قبل روایت ابوالادیان – روایت بیست و پنجم – از کمال الدین شیخ صدوق را نقل کردیم. ابوالادیان، امام زمان 7 را هنگام نماز خواندن بر جنازه پدر بزرگوارش مشاهده می نماید و همچنین جریان جعفر را ذکر می کند. در جلسه قبل مقداری در مورد جعفر بن علی سخن گفتیم و اکنون به باقی بحث می پردازیم.

بیان مرحوم مدرس خاتون آبادی در جنات الخلود

مرحوم مدرس خاتون آبادی در کتاب جنات الخلود خود در مورد فرزندان امام هادی 7 می فرماید:

«به قولی، حضرت هادی 7 ۳ پسر و یک دختر داشت. ولی قول اصح این است که آن حضرت ٤ پسر داشت. اول: امام عسکری 7 ، دوم: حسین (حسین در بین پسران امام هادی 7 ، در تقدس و تنزه، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود و تابع برادر خود [امام عسکری 7] و قائل به امامت وی بود)، سوم: محمد،

چهارم:جعفر، ملقب به کذاب که در شرارت و حب دنیا و جاه مشهور آفاق

بود و بیشتر عمر خود را در شهوترانی و میگساری سپری نمود. جعفر در ظاهر قائل به امامت عسکری 7 بود و بعد از شهادت امام عسکری 7 ، ادعای امامت نمود و مردم را به جبر تکلیف می‌کرد که به امامت او قائل شوند. می خواست بر جنازه امام عسکری 7 نماز بگذارد، تا مردم معتقد به امامت وی شوند؛ ولی امام زمان 7 او را کنار زد و خودش نماز بر جنازه پدر گزارد.»[1]

نتیجه: جعفر بن علی الهادی در نظر مرحوم مدرس خاتون آبادی مردود است.

توقیع امام زمان 7 در الغیبه طوسی

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی الْحُسَیْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَسَدِیِّ[2] رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِیِّ[3] قَالَ حَدَّثَنَا الشَّیْخُ الصَّدُوقُ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا یُعْلِمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِیٍّ کَتَبَ إِلَیْهِ کِتَاباً یُعَرِّفُهُ فِیهِ نَفْسَهُ وَ یُعْلِمُهُ أَنَّهُ الْقَیِّمُ بَعْدَ أَخِیهِ وَ أَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مَا

۱. مدرس، جنات الخلود

۲. محمد بن جعفر اسدی ثقه است. البته بعضی گفته اند که از ضعفا نقل می کند و قائل به جبر و تشبیه است. مرحوم خوئی در مورد او می فرماید: لاشک فی وثاقته و لم یختلف فیه اثنان (به جلد ۱۵، ص ۱۶۸، معجم خوئی مراجعه نمایید)، پس محمد بن جعفر اسدی مشکلی ندارد.

۳. سعد بن عبدالله اشعری، شکی در وثاقتش نمی باشد. پس سند روایت ظاهرا مشکلی ندارد.

یُحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ مِنَ الْعُلُومِ کُلِّهَا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَلَمَّا قَرَأْتُ الْکِتَابَ کَتَبْتُ إِلَی صَاحِبِ الزَّمَانِ 7 وَ صَیَّرْتُ کِتَابَ جَعْفَرٍ فِی دَرْجِهِ فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَیَّ فِی ذَلِکَ

سعد بن عبد اللَّه گوید: احمد بن اسحاق اشعریّ گفت: یکی از شیعیان به نزد من آمده و گفت: جعفر بن علیّ (جعفر کذّاب) نامه‌ای به وی نوشته و خود را امام دانسته و ادّعا کرده بود که: امام بعد از پدرم من هستم، و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد من است. احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم، نامه ای در این خصوص به ناحیه مقدّسه حضرت صاحب الأمر نوشته و نامه جعفر [کذّاب] را هم در درون آن گذارده و برای امام 7 ارسال داشتم. سپس جواب آن بدین گونه از ناحیه مقدّسه حضرت صادر شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أَتَانِی کِتَابُکَ أَبْقَاکَ اللَّهُ وَ الْکِتَابُ الَّذِی أَنْفَذْتَهُ دَرْجَهُ وَ أَحَاطَتْ مَعْرِفَتِی بِجَمِیعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَی اخْتِلَافِ أَلْفَاظِهِ وَ تَکَرُّرِ الْخَطَإِ[1] فِیهِ وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَفْتَ عَلَی بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَیْهِ مِنْهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ حَمْداً لَا شَرِیکَ لَهُ عَلَی إِحْسَانِهِ إِلَیْنَا وَ فَضْلِهِ عَلَیْنَا أَبَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَاماً وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوقاً وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَیَّ بِمَا أَذْکُرُهُ وَ لِی عَلَیْکُمْ بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا لِیَوْمٍ

۱. یعنی کسی ادعای امامت و علم می کند که در همین نامه اش چندین غلط و اشتباه وجود دارد.

لا رَيْبَ فيهِ وَ يَسْأَلُنا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَ لَا عَلَيْكَ وَ لَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعاً إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَ لَا طَاعَةً وَ لَا ذِمَّةً وَ سَأُبَيِّنُ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم خداوند تو را پاينده بدارد. مكتوب تو و نامه‌ای را كه در جوف آن گذارده و فرستاده بودی به من رسيد و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی كه در آن روی داده است، مطّلع گشتم! اگر به دقّت در آن می‌نگريستی تو نيز متوجّه برخی از آنچه من از آن نامه فهميدم می‌شدی! پروردگار بی‌شريک و پرورش دهنده موجودات را بر نيكی و خيری كه در باره ما نموده و فضيلتی كه به ما داده است، سپاسگزارم كه هميشه حقّ را كامل می‌گرداند و باطل را از ميان می‌برد. او بر آنچه من اكنون می‌گويم گواه است و در روز قيامت كه جای ترديد نيست، وقتی در پيشگاه ذات الهی اجتماع نموديم و از آنچه ما در باره آن اختلاف داريم سؤال كرد، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد.

آنچه می‌خواهم بگويم اين است كه خداوند صاحب نامه (جعفر كذّاب) را نه بر كسی كه نامه به او نوشته نه بر تو و نه بر هيچ يک از مخلوق، امام مفترض الطّاعه قرار نداده و اطاعت و پيمان او را بر هيچ كس لازم ندانسته است و من به زودی مطالبی را برای شما روشن می‌گردانم كه به خواست خدا بدان اكتفا كنيد.

يَا هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى بَلْ

خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ قُلُوباً وَ أَلْبَاباً ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ 7 مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ يُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهِلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِينَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَ مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَ الْآيَاتِ الْغَالِبَةِ

ای احمد بن اسحاق! خدا تو را رحمت كند! خداوند بندگانش را بيهوده نيافريده و سرنوشت آنان را مهمل نگذاشته است؛ بلكه ايشان را با قدرت كامله خود آفريده و به آنان چشم و گوش و دل و فكر عطا فرموده؛ آنگاه پيغمبران را به منظور بشارت به وعده خداوند و ترساندن آنان از نافرمانی الهی به سوی آنان فرستاد، تا ايشان را به اطاعت او وادارند و از معصيتش نهی كنند و آنچه را از ايشان از امر خداوند و دينشان نمی‌دانند به آنان بفهمانند. سپس به‌واسطه فضل و دلائل آشكار و براهين روشن و علائم غالبه، كتابهايی بر آنان نازل فرمود و فرشتگان را به سوی ايشان فرستاد، تا آنان ميان خدا و پيغمبران واسطه و فرمانبر باشند.

فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا وَ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيماً وَ جَعَلَ عَصَاهُ ثُعْبَاناً مُبِيناً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّداً 6 رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ وَ بَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَ عَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَ ثُمَّ قَبَضَهُ 6 حَمِيداً فَقِيداً

سَعِيداً وَ جَعَلَ الْأَمْرَ [مِنْ] بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ 7 ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِداً وَاحِداً أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ وَ أَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَ بَنِی عَمِّهِمْ وَ الْأَدْنَيْنَ فَالْأَدْنَيْنَ مِنْ ذَوِی أَرْحَامِهِمْ فُرْقَاناً بَيِّناً يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَ الْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَ جَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ وَ أَيَّدَهُمْ بِالدَّلَائِلِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَادَّعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ أَحَدٍ وَ لَمَا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ

یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را اژدهای آشکاری گردانید و دیگری به اذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم به اجازه او افراد لال و پیس را شفا داد. دیگری را منطق الطّیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد؛ آن‌گاه محمّد 6 را به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با طلوع او بر مردم تمام کرد و طومار نبوّت را با وجود مبارکش مهر نمود و او را به سوی همه مردم فرستاد و از راستگویی او آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت. سپس وی را در حالی که پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد. آن‌گاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسر عمو و جانشین و وارث او علیّ بن أبی طالب 7 و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند، یکی پس از دیگری قرار داد؛ تا دین خود را به وسیله آنان

زنده گرداند و نور خود را کامل کند و میان آنان و برادران و اولاد عموی آنان و مردم طبقه پائین از کسان وی، فرق آشکاری گذاشت؛ تا بدان وسیله حجّت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود؛ زیرا خداوند امام و حجّت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات منزّه کرده است. و ایشان را خزینه‌دار علم و امین حکمت و محلّ سرّ خود قرار داده و با دلائل تأیید فرموده است. اگر جز این بود، مردم همه یکسان بودند و هر شخصی دعوی «أمر اللّه» و منصب خدایی می‌کرد و دیگر حقّ از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی‌یافت

شاهد در روایت

وَ قَدِ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِی عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أَدْرِی بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءَ أَنْ يُتِمَّ دَعْوَاهُ أَ بِفِقْهٍ فِی دِينِ اللَّهِ فَوَ اللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَ لَا يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطَإٍ وَ صَوَابٍ أَمْ بِعِلْمٍ فَمَا يَعْلَمُ حَقّاً مِنْ بَاطِلٍ وَ لَا مُحْكَماً مِنْ مُتَشَابِهٍ وَ لَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَ وَقْتَهَا أَمْ بِوَرَعٍ فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةَ الْفَرْضَ أَرْبَعِينَ يَوْماً يَزْعُمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ وَ لَعَلَّ خَبَرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ وَ هَاتِيكَ ظُرُوفُ مُسْكِرِهِ مَنْصُوبَةٌ وَ آثَارُ عِصْيَانِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ أَمْ بِآيَةٍ فَلْيَأْتِ بِهَا أَمْ بِحُجَّةٍ فَلْيُقِمْهَا أَمْ بِدَلَالَةٍ فَلْيَذْكُرْهَا

این مفسد باطل (جعفر کذّاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادّعای امامت دارد، نمی‌دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانائی در احکام دین خدا داشته است، به خدا قسم او نمی‌تواند حلال را از حرام

تشخیص بدهد و میان خطا و صواب فرق بگذارد. و اگر به علم خود می‌بالیده، او قادر نیست که حقّ را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد و حتّی از حدود نماز و وقت آن هیچ اطّلاعی ندارد. و اگر او به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد؛ به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. این ظرفهای شراب او هم چنان برجا است و آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهود و ثابت است. و اگر ادّعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد و اگر حجّتی دارد آن را اقامه نماید و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند!

در اینجا، امام زمان 7 آیاتی از قرآن را بیان می نمایند:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ حم تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ ائْتُونِی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلى یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرِینَ

سپس، بعد از بیان آیات، به احمد بن اسحاق می فرمایند:

«فَالْتَمِسْ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِیقَکَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَکَرْتُ لَکَ وَ امْتَحِنْهُ وَ سَلْهُ عَنْ آیَةٍ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ یُفَسِّرْهَا أَوْ صَلَاةِ فَرِیضَةٍ یُبَیِّنْ حُدُودَهَا وَ مَا یَجِبُ فِیهَا لِتَعْلَمَ

حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ یَظْهَرَ لَکَ عُوَارُهُ وَ نُقْصَانُهُ وَ اللَّهُ حَسِیبُهُ حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ أَقَرَّهُ فِی مُسْتَقَرِّهِ وَ قَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَکُونَ الْإِمَامَةُ فِی أَخَوَیْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ : وَ إِذَا أَذِنَ اللَّهُ لَنَا فِی الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَ انْحَسَرَ عَنْکُمْ وَ إِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِی الْکِفَایَةِ وَ جَمِیلِ الصُّنْعِ وَ الْوَلَایَةِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»[1]

ای احمد بن اسحاق، خداوند توفیقات تو را افزون کند. آنچه را که گفتم از این ظالم(جعفر کذّاب) بپرس و او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی بپرس که تفسیر کند یا از یک نماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان نماید و بخوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد. حساب او با خدا است، خداوند حقّ را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد. بعلاوه خداوند جز در حسن و حسین : امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است. هر گاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن بگوئیم، آن وقت حقّ آشکار و باطل از میان می‌رود و تردید نیز در میان شما برطرف می‌شود. من راغب و مشتاق خداوند در روزگار کفایت و زیبایی صنع و ولایت اویم، و **حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ**، و **صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد.**

نتیجه: طبق این توقیع – که از نظر سند هم مشکلی ندارد – جعفر بن علی الهادی مردود است و مذمت شده است.

۱ . شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۸۷

بیان مرحوم تستری

مرحوم تستری در قاموس الرجال خود در مورد علی بن جعفر می فرماید:

«جعفر بن علیّ الهادی 7 المعروف بجعفر الکذّاب روی الکافی و الإکمال و الإرشاد بأسانیدهم عن أحمد بن عبید اللّه بن خاقان-عامل السلطان-خبرا فی وصف العسکری 7 کما مرّ فی عنوان أحمد»

جعفر بن علی الهادی معروف به جعفر کذاب است که مرحوم کلینی و شیخ صدوق و شیخ مفید به إسناد خودشان، خبری را از احمد بن عبیدالله بن خاقان در وصف امام عسکری 7 ، نقل می نمایند [در این خبر، با اینکه از احمد بن عبیدالله بن خاقان – مشهور در خباثت و جنایت – نقل شده است، ولی تمجید و تعریف های زیادی از امام عسکری 7 ، بیان شده است.

«و فی ذیل الخبر «فقال له بعض أهل المجلس من الأشعریّین یا أبا بکر! فما حال أخیه جعفر؟ فقال: و من جعفر؟ حتّی یسأل عن خبره أو یقرن به! إنّ جعفرا معلن بالفسق، ما جن، شرّیب للخمور، أقلّ من رأیت من الرجال و أهتکهم لستره فدم خمّار قلیل فی نفسه خفیف»

در ذیل خبر « احمد بن عبیدالله بن خاقان» آمده است که در مجلسی یکی از اشعریون از او سوال کرد که حال برادر امام عسکری 7 – جعفر – چگونه است؟ احمد بن عبیدالله بن خاقان (کنیه او ابوبکر بوده است) گفت: جعفر ارزشی ندارد که از او سوال می کنی و یا او را در کنار امام عسکری 7 قرار می دهی. جعفر فسق علنی می کند و بسیار شراب می نوشد و یکی از پست ترین افرادی که من تا کنون دیده ام، جعفر است.

«(إلی أن قال) فجاء جعفر بعد قسمة المیراث (أی میراث العسکری 7) إلی أبی و قال له: إجعل لی مرتبة أبی و أخی و اوصل إلیک فی کلّ سنة عشرین الف دینار»

احمد بن عبیدالله بن خاقان ادامه می دهد و می گوید که روزی جعفر، بعد از تقسیم نمودن میراث امام عسکری 7 ، نزد پدرم آمد و گفت که مرا در رتبه پدرم- امام هادی 7 – و برادرم – امام عسکری 7 - قرار بده و من در عوض این کار، در هر سال به تو بیست هزار دینار می دهم.

«فقال له أبی: فان کنت عند شیعة أبیک و أخیک إماما[1] فلا حاجة لک إلی سلطان یرتّبک مراتبهم و لا غیر سلطان، و إن لم تکن عندهم بهذه المنزلة لم تنلها بنا؛ و استقلّه عند ذلک و استضعفه و أمر أن یحجب عنه»[2]

پدرم به او گفت: اگر تو در نزد شیعیان پدر و برادرت امام هستی، دیگر نیازی به سلطان و غیر سلطان برای ارتقای مرتبه نداری. و اگر نزد شیعیان صاحب این مقام نیستی، در رساندن تو به این مقام، کاری از ما ساخته نیست؛ سپس پدرم او را کوچک شمرد و دستور داد که او را بیرون نمایند.

مرحوم تستری روایتی را از الغیبه شیخ طوسی نقل می کند که روایت چنین

۱. جعفر نمی فهمد که امامت یکی از مراتب الهی است. در روایت است که از پیامبر ، سوال شد که امامت و لایت امیرالمومنین از طرف خودت است و یا از طرف خداوند است؟ پیامبر ، قسم یاد کرد که از طرف خداوند است.

۲ . تستری ، قاموس الرجال، ج۲، ص۶۴۶ و ۶۴۷

است:

روایتی دیگر از الغیبه شیخ طوسی

«وَ رَوَی سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیُّ وَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْعَمْرِیُّ وَ غَیْرُهُمْ مِمَّنْ کَانَ حُبِسَ بِسَبَبِ قَتْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسِیِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ 7 وَ أَخَاهُ جَعْفَراً دَخَلَا عَلَیْهِمْ لَیْلًا. قَالُوا کُنَّا لَیْلَةً مِنَ اللَّیَالِی جُلُوساً نَتَحَدَّثُ إِذْ سَمِعْنَا حَرَکَةَ بَابِ السِّجْنِ فَرَاعَنَا ذَلِکَ وَ کَانَ أَبُو هَاشِمٍ عَلِیلًا فَقَالَ لِبَعْضِنَا اطَّلِعْ وَ انْظُرْ مَا تَرَی فَاطَّلَعَ إِلَی مَوْضِعِ الْبَابِ فَإِذَا الْبَابُ فُتِحَ وَ إِذَا هُوَ بِرَجُلَیْنِ قَدْ أُدْخِلَا إِلَی السِّجْنِ وَ رُدَّ الْبَابُ وَ أُقْفِلَ فَدَنَا مِنْهُمَا فَقَالَ مَنْ أَنْتُمَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا نَحْنُ قَوْمٌ مِنَ الطَّالِبِیَّةِ حُبِسْنَا فَقَالَ مَنْ أَنْتُمَا فَقَالَ أَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ هَذَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیٍّ فَقَالَ لَهُمَا جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکُمَا إِنْ رَأَیْتُمَا أَنْ تَدْخُلَا الْبَیْتَ وَ بَادَرَ إِلَیْنَا وَ إِلَی أَبِی هَاشِمٍ فَأَعْلَمَنَا وَ دَخَلَا.

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِمَا أَبُو هَاشِمٍ قَامَ عَنْ مِضْرَبَةٍ کَانَتْ تَحْتَهُ فَقَبَّلَ وَجْهَ أَبِی مُحَمَّدٍ 7 وَ أَجْلَسَهُ عَلَیْهَا وَ جَلَسَ جَعْفَرٌ قَرِیباً مِنْهُ فَقَالَ جَعْفَرٌ وَا شطناه بِأَعْلَی صَوْتِهِ یَعْنِی جَارِیَةً لَهُ فَزَجَرَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ 7 وَ قَالَ لَهُ اسْکُتْ وَ إِنَّهُمْ رَأَوْا فِیهِ آثَارَ السُّکْرِ وَ إِنَّ النَّوْمَ غَلَبَهُ وَ هُوَ جَالِسٌ مَعَهُمْ فَنَامَ عَلَی تِلْکَ الْحَالِ»

سعد بن عبد الله می‌گوید برایم عده‌ای از زندانیان به اتهام قتل عبدالله بن محمد عباسی تعریف کردند، از جمله ابوهاشم جعفری: که زندان بودیم که شبانه امام حسن عسکری و برادرش جعفر را نیز به زندان آوردند ـ نحوه

آوردن آنان را خبر بیان می‌کند. ـ شبی در زندان مشغول صحبت بودیم، ناگهان صدای باز شدن درب زندان را شنیدیم بسیار وحشت کردیم ناگهان درب باز شد و دو نفر را به زندان انداختند و درب را بستند. ابوهاشم می‌گوید جلو رفتم و سراغ گرفتم فرمود: من حسن بن علی عسکری 7 و او جعفر است.

پس هنگامی که ابوهاشم نگاهش به امام عسکری 7 و برادرش جعفر افتاد، از جای خود بلند شد و صورت امام عسکری 7 را بوسید و امام را سر جای خود نشاند و جعفر هم نزدیک امام نشست.[در این هنگام] جعفر با صدای بلند جاریه شطن خود را طلبید. امام عسکری 7 او را از این کار بازداشت و به او فرمود: ساکت شو! اطرافیان در جعفر آثار مستی را مشاهده کردند و در حالی که در میان جمع نشسته بود، خواب بر او غلبه کرد و خوابش برد.

«...و أمّا المذاهب الحاصلة به: فقال النوبختی: إنّ فرقة قالوا بامامته بعد أبیه منه و فرقة بعد أخیه الحسن 7 منه؛ فلمّا قیل لهم: إنّهما مازالا متهاجرین طول زمانها و قد وقفتم علی صنایع جعفر فی مخلفی الحسن 7 و سوء معاشرته له فی حیاته، قالوا: إنّما ذلک کان بینهما فی الظاهر.

و اما مذاهبی که به وسیله جعفر حاصل شد – طبق بیان نوبختی – فرقه ای قائل به امامتش بعد از امام هادی 7 بودند و گروهی قائل به امامتش بعد از برادرش امام عسکری 7 شدند و وقتی به این پیروان گفته– چگونه جعفر امام باشد، با اینکه – دو امام : در طول حیاتشان از او دوری می گزیدند و از طرفی کارهای زشت جعفر با خاندان امام عسکری 7 و بدی معاشرتش با

امام در سراسر زندگیش مشهود بود؟ در جواب می گویند که چنین وقـایعی در ظاهر بوده است [دعوای زرگری است]

و قالت فرقة: بعد أخيه محمّد منه أوصى محمّد إلى غلام لأبيه صغير، يقال له: نفيس و دفع إليه الكتب و العلوم و السلاح، ليوصلها إليه فدفعها إليه و هذه الفرقة تكفّر الحسن 7 أخاه منهم و من قال بامامته و تدّعى أنّ جعفرا هو القائم و تفضّله على أمير المؤمنين 7

و گروهی قائلند که جعفر بعد از برادرش سید محمد، امام است... این فرقـه امام عسکری 7 و شیعیان را تکفیر [نعوذبـالله] مـی‌کننـد و ادعـا دارنـد کـه جعفر، همان قائم است و بر امیرالمومنین 7 برتری دارد.

وَ آخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمين